

بررسی پارامترهای سیاسی-اقتصادی افول ایالات متحده آمریکا

شهره پیرانی*

سید عبدالله رضوی^۲

۸۱



فصلنامه
پژوهش‌های
روابط بین‌الملل،
دوره دهم، شماره
چهارم، شماره
پیاپی سی و نه
زمستان ۱۳۹۹

چکیده

نوع قدرت برتری در این صعود و افول نقش دارند؛ جنگ، اقتصاد، هزینه‌های ناشی از ابرقدرت بودن، سیاست‌های جهانی، افول ایدئولوژی‌ها و مواردی از این دست از مهم‌ترین دلایل این افول هستند. ایالات متحده آمریکا که دوران صعود در عرصه جهانی را از قرن نوزدهم آغاز کرده بود، پس از پایان جنگ سرد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان یک قدرت هژمون در عرصه بین‌الملل شناخته شد. با این وجود از همان زمان نشانه‌هایی مبنی بر افول این قدرت نیز قابل مشاهده بود. مطالعات نشان داده که ایالات متحده از نظر شاخص‌های سیاسی همانند دمکراسی، حقوق بشر، قدرت نرم (آموزش، تحصیلات تکمیلی و تعداد دانشجویان خارجی، کمک به کشورهای کمتر برخوردار و...)، قدرت نظامی (بودجه نظامی و هزینه‌های نظامی قدرت‌های رقیب)، قدرت اقتصادی و سایر شاخص‌های برتری هژمونیک، فاصله‌اش با سایر رقبای جهانی در حال کاهش است. مقاله حاضر درصدد است عوامل سیاسی-اقتصادی این کشور که منجر به افول اقتصادی را بررسی نموده. سؤال اصلی ما این است که عوامل مؤثر سیاسی-اقتصادی افول هژمون آمریکا کدامند؟ روش این مقاله کیفی از نوع توصیفی تحلیلی است که از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای برای پاسخ به سؤال اصلی بهره می‌برد.

واژگان کلیدی: افول سیاسی، افول اقتصادی، آمریکا، بدهی، نابرابری، لیبرالیسم

۱. استادیار گروه علوم سیاسی و مطالعات انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد تهران. sh.pirani@shahed.ac.ir *

۲. استادیار گروه اقتصاد و مدیریت انرژی دانشگاه صنعت نفت. Srazavi@put.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۸

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دهم، شماره پیاپی سی و نه، صص ۸۱-۱۲۴

مقدمه

قدرت‌های هژمون یا برتر معمولاً قدرت‌هایی هستند که در همه زمینه‌ها بر رقبای خود برتری دارند. اگر قدرتی در یک یا چند زمینه محدود قدرتمند باشد معمولاً به عنوان قدرت منطقه‌ای از آن یاد می‌شود. این قدرت‌ها اغلب یا پیش از این قدرتمند بوده‌اند (همانند کشورهای اروپایی، کره شمالی، عربستان، لوگزامبورگ و...) یا در حال تبدیل شدن به قدرت در آینده هستند همانند چین. با شیوع بیماری کرونا، نشانه‌های متعدد بحران در نظم جهانی ظاهر شد، رکودهای اقتصادی ناشی از آن، احیای مجدد سیاست‌های ملی گرایه، سخت شدن مرزهای دولت‌ها، و مواردی از این دست همگی دالی بود بر ظهور یک سیستم بین‌المللی با همکاری کمتر و شکننده‌تر. بسیاری از تحلیل‌گران خطرات برای ایالات متحده و جایگاه آن در رهبری جهانی را بیش از همه می‌دانند.

به همان اندازه که ظهور یک ابرقدرت و قدرت هژمون یک روند طبیعی است زوال و افول ابرقدرت‌ها هم طبیعی است. اما اینکه این افول چرا و چگونه اتفاق می‌افتد جای بحث دارد. برخی از نظریه‌پردازان فرایندهایی برای ظهور و سقوط ابرقدرت‌ها در نظر می‌گیرند از آن جمله کندی یکی از نظریه‌پردازان ظهور و افول قدرت‌های هژمون و بزرگ بر این باور است که یکی از دلایل سقوط امپراتوری‌ها، مخارج زیاد اقتصادی و نظامی آنهاست که همزمان با افزایش حوزه قلمروشان به کشورهای بزرگ تحمیل می‌شود در واقع وی گسترش خارج از توان امپریالیستی این قدرت‌ها را عامل سقوط آنها می‌داند. از طرف دیگر بر مبنای نظریه جورج مادلسکی ابرقدرت‌ها معمولاً پس از یک جنگ بزرگ جهانی ظهور می‌یابند و پس از پایان جنگ با پیمان‌های صلح پس از جنگ به خود مشروعیت می‌دهند. ایم مشروعیت پس از مدتی به دلایل زیادی به چالش کشیده می‌شود و با ظهور جنگی تازه قدرتی تازه نیز ظهور می‌یابد. در نگاهی نزدیک به این نظریه، والرشتاین به عنوان نظریه‌پرداز نئومارکسیست مراحل بلوغ و اوج هژمون‌ها و به دنبال آن افول هژمونی یک قدرت جهانی و در نتیجه ظهور و پیشرفت هژمونی رقیب به طور منظم اتفاق می‌افتد. همان‌گونه که شرایط مساعد اقتصادی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم آن را به عنوان یک ابرقدرت هژمون در مقابل سایر رقبایش در عرصه

جهانی مطرح کرد و سبب قدرت سیاسی و فرهنگی این کشور در نظام بین‌الملل شد. چارلز اف دوران در نظریه خود درباره ظهور و افول ابرقدرت‌ها بر این باور است که قدرت کشورهای ابرقدرت نسبی است و بسته به قدرت رقبای آن قدرت هژمون است و با افزایش و کاهش توانمندی‌های آن کشور افزایش و کاهش می‌یابد. زمانیکه بازیگری جدید وارد عرصه قدرت بین‌الملل می‌شود قدرت ابرقدرت پیشین با چالش مواجه می‌شود. برای مواجهه با این چالش گاه دست به اقدام نظامی علیه قدرت رقیب می‌زند گاهی به ائتلاف دست می‌زند و سعی می‌کند قدرت رقیب را با کمک هم‌پیمانانش مهار کند و اگر هیچ‌کدام از این مراحل و اقدامات نتیجه نداد جایگاه قدرت نوظهور را در عرصه سیاست بین‌الملل پذیرفته و در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی آن‌ها را مشارکت می‌دهد.

در مورد ایالات متحده نیز تنوع زیادی در نظریه‌پردازی در مورد افول این ابرقدرت وجود دارد. افول قدرت آمریکا به معنای کاهش جذابیت و مشروعیت آن به‌عنوان بازیگر برتر در سیستم بین‌المللی است. علاوه بر این، اینکه ایالات متحده در چه زمینه‌هایی افول کرده نیز محل بحث میان نظریه‌پردازان است. در داخل و خارج ایالات متحده آمریکا مباحث مربوط به افول ایالات متحده منحصر به ریاست جمهوری ترامپ نیست. این مباحث به چند دسته تقسیم می‌شوند:

اردوگاه اول شامل کسانی است که احتمال می‌دهند جهانی ایالات متحده پایدار است و در آینده نیز استمرار می‌یابد. این دسته مدعی هستند که علی‌رغم کاهش سهم جهانی تولید ناخالص داخلی ایالات متحده از ۴۰ درصد در سال ۱۹۶۰ به زیر یک چهارم در سال ۲۰۰۸، شرکت‌های آمریکایی در بسیاری از موارد مهم و بسیار مهم همچنان مسلط هستند. این گروه بر این باور هستند که شرکت‌های آمریکا با شناخت چالش‌های ناشی از ظهور قدرت‌های نوظهور برای ایالات متحده آمریکا، سعی کرده‌اند قدرت‌های نوظهور را در یک سیستم بین‌المللی به رهبری آمریکا ادغام کنند.

در سوی دیگر طیف گسترده‌ای از محققان و مفسران و پژوهشگران آمریکایی قرار دارند که بر این باورند آمریکا در حال فروپاشی و افول است. این دسته از محققان بر این باورند که از نشانه‌های افول ایالات متحده، "جنگ با تروریسم" آمریکا نشان‌دهنده

کاهش هژمونی ایالات متحده آمریکاست. این در حالی است که والرشتاین (۲۰۰۹) بر این باور بود که از دهه ۱۹۷۰ نقطه آغاز رکود ایالات متحده بود و حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر آسیب‌پذیری آمریکا را برجسته ساخت. جولیان گو در (۲۰۱۲) بر این باور است که پس از شروع دوره تجاوزگری ایالات متحده عوامل سیاسی، نظامی، اقتصادی که تا پیش از این به هژمونی ایالات متحده آمریکا کمک می‌کردند دیگر بازتولید نمی‌شوند. این دسته از اندیشمندان بر این باورند که در خوش‌بینانه‌ترین حالت ایالات متحده دیگر یک قدرت هژمون نیست بلکه در قرن بیستم شاهد ظهور قدرت‌های متعدد هستیم.

گروه دوم علاوه بر جنگ با تروریسم، دلایل سیاسی نیز برای افول دارند که بر مبنای آن بر این باورند که سیاست‌های نئولیبرال به ویژه در دهه‌های اخیر و دولت ترامپ سبب افزایش بی‌عدالتی شده است. به ویژه دولت ترامپ این سیاست‌ها را با گفتمان‌های اقتدارگرایانه اعمال کرده که این خود سبب تضعیف بنیادهای قدرت در آمریکا شده است. در این دیدگاه سقوط ایالات متحده نه تنها به دلیل مشکل مشروعیت گفتمانی است که به دلیل سیاست‌های نئولیبرال و بی‌عدالتی گسترده در داخل و خارج از آمریکا و در عرصه اقتصاد جهانی و در همان حال دفاع ترامپ از این بی‌عدالتی و با استفاده از ابزارهای حقوق بشر، دموکراسی و قانون به صورت ابزاری، این افول را سرعت بخشیده است.

در کنار این دو گفتمان بسیاری از اندیشمندان از دریچه اخلاق به این افول می‌نگرند. بر این مبنای در حالی که دولت‌های پیشین ایالات متحده بر مسائلی چون دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون و مزایای جهانی شدن اقتصاد تاکید می‌کردند، و بر وابستگی متقابل داخلی و خارجی به عنوان ابزار آن نگاه مثبتی داشتند، ترامپ رویه‌ای خلاف آن‌ها برگزید.

آمریکا پس از دوران جنگ سرد تبدیل به قدرت هژمون در عرصه سیاست بین‌الملل شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا مدت‌ها کشوری وجود نداشت که بتواند در مقابل ایالات متحده ایجاد موازنه کند. پس از پایان جنگ سرد آمریکا که از برتری قابل توجهی در عرصه سیاسی، نظامی و اقتصادی برخوردار بود و توانست موقعیت مسلطی

در عرصه بین‌المللی به دست آورد. هرچند که آمریکا در این دوره به بهانه برقراری صلح، عدالت و رفاه اجتماعی به مداخله مستقیم و غیرمستقیم در امور سایر کشورها پرداخت. اما به نظر می‌رسد قدرت ایالات متحده آمریکا به دلیل هم تضعیف ساختارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و هم ظهور قدرت‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی و ایفای نقش آن‌ها در نظام بین‌الملل به چالش کشیده شده و در حال افول می‌باشد.

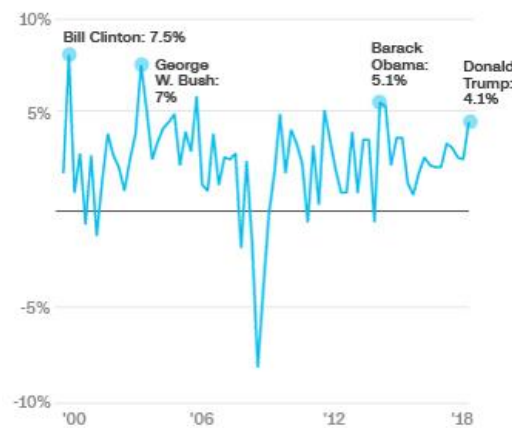
با روی کار آمدن ترامپ در سال ۲۰۱۷ تقویت ظرفیت‌های نظامی توسعه اقتصادی در دستور کار قرار گرفت و درعوض ارزش‌های لیبرال همانند تجارت آزاد، ارتقا حقوق بشر، تعامل جهانی از طریق همکاری‌های چندجانبه اقتصادی و سیاسی کاهش یافت، عواقب این کاهش تعهدات در دوره آمریکا منجر به کاهش کمک‌های خارجی ایالات متحده، خروج از تضمین‌های امنیتی دیرینه با متحدین و نیز خروج از معاهدات بین‌المللی همراه با کنارگذارن سیاست‌های دموکراسی‌خواهانه، حکومت داری خوب و حقوق بشر و.. از این دست بود.

از نظر سیاسی با وجود اینکه ایالات متحده داعیهٔ دموکراتیک بودن را دارد، اما روند انتخابات سیاسی در این کشور به نوعی نخبه سالارو در بردارنده اقلیتی است که تداعی کننده نوعی از الیگارشی می‌باشد. از سوی دیگر کاهش جذابیت و مشروعیت ایالات متحده آمریکا به عنوان بازیگر هژمون در عرصه بین‌المللی نیز از نشانه‌های افول ایالات متحده محسوب می‌شود. مداخله سیاسی و نظامی ایالات متحده در نقاط مختلف به بهانه جنگ با تروریسم نیز در کاهش این مشروعیت تاثیرگذار بوده است. از سوی دیگر سیاست‌های لیبرالیستی و نئولیبرالیستی ایالات متحده منجر به افزایش نابرابری در داخل و خارج ایالات متحده شده است و از این رو نارضایتی نسبت به این سیاست‌ها افزایش یافته است. بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ درکنار دگرگون‌شدن ماهیت جنگ‌ها، سبب شده بهره‌گیری ایالات متحده از نیروی نظامی به عنوان یک مزیت برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی دیگر برای ایالات متحده کاربرد نداشته باشد.

از دیدگاه اقتصادی نیز نشانه‌های افول قدرت ایالات متحده آمریکا در حال آشکار شدن است. ایالات متحده پیگیر یک اقتصاد جهانی فراگیر، پویا و موفق برای تحقق اهداف بلندپروازانه خود است به ویژه دستور کار برای توسعه پایدار در ۲۰۳۰. اما

با این وجود اختلافات طولانی مدت و نیز عدم قطعیت سیاست‌های اقتصادی سبب شده اقتصاد جهانی رو به وخامت برود چه در عرصه اقتصاد جهانی چه در داخل. این تهدیدات باعث می‌شود تلاش‌ها برای کاهش فقر و مبارزه با بیکاری به بن بست مواجه شود. در کنار این‌ها بحران مالی، بحران‌های زیست محیطی، بحران آب و هوا و نابرابری‌های گسترده نیز به نظر می‌رسد رو به گسترش است.

اقتصاد آمریکا تقریباً یک چهارم حجم فعالیت‌های اقتصادی دنیا را داراست این جایگاه ایالات متحده در اقتصاد جهانی با توجه به پتانسیل‌های این کشور در زیرساخت‌ها، فناوری و منابع طبیعی شکل گرفته است. در این بین از زمانی که ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت جهانی شناخته شده با استفاده از این ظرفیت‌ها توانسته این جایگاه خود را به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان حفظ کند. اما در سال‌های اخیر به ویژه در دوران ترامپ و با توجه به سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و مرکانتلیستی، وی جایگاه آمریکا در اقتصاد جهان متزلزل شده است. حجم اقتصاد ایالات متحده در سال ۲۰۱۸، ۲۰،۵۸ تریلیون دلار بوده و انتظار می‌رفت در سال ۲۰۲۰ به ۲۲،۳۲ تریلیون دلار برسد.



منبع: سیان ان

نمودار شماره ۱. روند تولید ناخالص داخلی آمریکا

همانطور که در نمودار دیده می‌شود بی‌ثباتی رشد اقتصادی که به معنی وجود چرخه‌های تجاری از قبیل رونق و رکود اقتصادی است، موجب هزینه بسیار زیادی برای اقتصاد آمریکا گردیده است. در این میان اقتصاددانان نئوکلاسیک نظیر کیدلند و پرسکات ارکودهای بزرگ اقتصادی آمریکا را، شوک‌های ناشی از سیکل‌های تجاری می‌دانند.

ایالات متحده آمریکا اقتصاد کاپیتالیستی از نوع سرمایه داری انحصاری دارد. بیشترین سهم اقتصاد آمریکا متعلق به بخش خصوصی است، تا جاییکه بخش دولتی فقط ۱۲٪/۴ تولید ناخالص ملی را سالیانه باعث می‌شود. با این حال ۷۵٪ تولید ناخالص ملی محصول بخش خدماتی بوده است. با اینکه تولیدات کشاورزی آمریکا حدود ۱٪ تولید ناخالص ملی این کشور است. همین سطح تولید حدود ۶۰٪ کل تولیدات کشاورزی جهان را تشکیل می‌دهد.

بورس اوراق بهادار نیویورک در وال استریت بزرگ‌ترین بازار بورس جهان در معاملات دلاری است. ویژگی دیگر بارز اقتصاد ایالات متحده آمریکا، تسلط بر انحصارها در زمینه‌های مختلف همانند؛ منابع طبیعی فراوان، زیربنای توسعه یافته، تولید انبوه، و مصرف زیاد استوار است. تولید ناخالص داخلی ایالات متحده آمریکا با بیش از ۱۳ تریلیون (۱۳/۰۰۰ میلیارد دلار)، یعنی حدود ۲۰٪ تولید ناخالص جهان، نخستین اقتصاد بزرگ جهان است. از لحاظ حجم مبادلات، ایالات متحده بزرگ‌ترین واردکننده و پس از آلمان و چین، سومین صادر کننده بزرگ جهان است. بزرگ‌ترین محصولات تولیدی آمریکا مواد شیمیایی، تولیدات نفتی، فولاد، خودرو، تولیدات صنایع هوایی، ارتباطات، الکترونیک، تولیدات غذایی و مصرفی، و صنایع معدن و چوب هستند. آمریکا همچنین در تولید برق، ظرفیت پالایش نفت، ذخیره‌های ذغال سنگ، تولید انرژی بادی، تولید نفت و انرژی هسته‌ای در جهان، رتبه نخست را دارا است. بخش بهداشت و خدمات اجتماعی با داشتن ۱۶ میلیون نفر شاغل بزرگ‌ترین بخش اشتغال آمریکا را تشکیل می‌دهد. از لحاظ مجموع ساعات کاری در طول سال، آمریکایی‌ها بیشترین تعداد روز در سال را کار می‌کنند. با این حال در مقایسه با کشورهای صنعتی دیگر، از نظر

تولید بر حسب ساعات کاری آمریکایی‌ها از برخی کشورهای اروپایی عقب‌ترند. با این وجود وقتی اقتصاد از نظر برابری قدرت خرید ارزیابی می‌شود، ایالات متحده آمریکا رتبه برتر خود را به رقیب نزدیک چین خود از دست می‌دهد. بر مبنای اطلاعات صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۲۰ در سال ۲۰۱۹ اقتصاد ایالات متحده از نظر تولید ناخالص داخلی 21.44 (PPP) تریلیون دلار بود، در حالی که اقتصاد چین ۲۷,۳۱ تریلیون دلار اندازه‌گیری شد. انتظار می‌رود شکاف بین اندازه دو اقتصاد از نظر تولید ناخالص داخلی اسمی تا سال ۲۰۲۳ کمتر شود.

گفتنی است با وجود برتری سیاسی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا از نظر حجم اقتصاد، بسیاری از شاخص‌های مربوط به نابرابری اقتصادی و نسبت بدهی‌های ایالات متحده به تولید ناخالص داخلی آن و ... رشد زیادی در دهه‌های اخیر داشته که این عوامل از نظر اندیشمندان نشانه‌هایی مبنی بر افول سیاسی و اقتصادی آمریکا است. هدف این تحقیق پاسخ به این سؤال است اصلی ما این است که عوامل مؤثر سیاسی-اقتصادی افول هژمون آمریکا کدامند؟ روش این مقاله کیفی از نوع توصیفی تحلیلی است که از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای برای پاسخ به سؤال اصلی بهره می‌برد.

۱. پیشینه پژوهش

بسیاری از پژوهشگران برجسته دنیا و ایالات متحده آمریکا با بررسی شاخص‌های سیاسی و اقتصادی این کشور و مقایسه آن با رقبای جهانی آمریکا، بر این باورند که اقتصاد ایالات متحده در حال افول می‌باشد.

رابرت شیلر یکی از برندگان جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۳، بر این باور است که طی سال‌ها گذشته نگرانی‌ها از سوی سرمایه‌گذاران نسبت به افزایش بیش از حد ارزش بازارهای سهام آمریکا افزایش یافته است چرا که این افزایش ارزش بازارهای سهام می‌تواند منجر به کاهش یکباره قیمت‌ها و گسترش بدبینی در سطح آمریکا شود. در واقع این افت قیمت از کانال انتظارات موجب می‌شود که کارگزاران اقتصادی با توجه به بدبینی به کسب سود از توسعه و گسترش فعالیت‌های اقتصادی خود اجتناب نمایند. بدین ترتیب این امر منجر به کاهش تولید در این کشور خواهد شد. (پایان امپراتوری)

بر این مبنا می‌توان گفت شیل معتقد است بازارهای مالی در ایالات متحده (بازار سهام) ناکارآمد هستند.

بر اساس مطالعات صورت گرفته در دانشگاه ییل، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ میزان عدم اطمینان بین سرمایه‌گذاران بعد از بحران معروف به دات کام افزایش قابل توجهی داشته است. ۱۵ سال پیش شاخص سهام بخش فناوری آمریکا در Nasdaq، نزدیک به ۷۸ درصد از ارزش خود را با کاهش از ۵۰۴۶ واحد به ۱۱۱۴ واحد از دست داد. bubble. com شرایط کنونی شبیه به شرایط ۱۵ سال گذشته است؛ چرا که از سال ۲۰۰۹ تاکنون ارزش بازارهای سهام آمریکا سه برابر شده است و مانند دوره‌ی بحران دات کام مردم روز به روز اعتماد خود را به ارزش بازارهای سهام از دست می‌دهند.

ژوزف استیگلیتز از دیگر برندگان نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ نیز در مقاله‌ای با عنوان پایان نئولیبرالیسم^۱ بر این باور است که نئوکلاسیک (طرفداران سیاست پولی و عدم دخالت دولت در اقتصاد) و نئوکینزی ها (طرفداران دخالت دولت در اقتصاد) که دو رهیافت مهم مکتب نئولیبرالیسم اقتصادی هستند، در حال افول می‌باشند. در واقع استیگلیتز بر خلاف فرانسیس فوکویاما که لیبرال دمکراسی و لیبرال سرمایه‌داری را مدل‌های سیاسی و اقتصادی نهایی بشر می‌دانست، مدل لیبرالیسم را ناکارآمد دانسته و رو به افول می‌داند. جوزف استیگلیتز در آخرین کتابش، با عنوان سقوط آزاد آمریکا، معتقد است که نه تنها اقتصاد جهان بلکه علم اقتصاد سقوط کرده است.

از منظری غیراقتصادی، کال توماس در کتاب جدید خود که سال ۲۰۲۰ که با عنوان «تاریخ انقضا آمریکا: سقوط امپراطوری‌ها و ابرقدرت‌ها و آینده ایالات متحده آمریکا» منتشر شده، تاریخ انقضاء آمریکا و از هم پاشیدن این کشور در ۲۵۰ سالگیش یعنی در سال ۲۰۲۶ می‌داند. وی راه حل جلوگیری از این سقوط را بازگشت جامعه غیراخلاقی آمریکا به آموزه‌های کتاب مقدس می‌داند.

سالوادور سانتیو (۲۰۱۹) در مقاله «افول قدرت آمریکا و دونالد ترامپ: تاملاتی در مورد حقوق بشر، نئولیبرالیسم و نظم جهانی»، در پاسخ این سؤال که آیا قدرت آمریکا رو به زوال است؟ چه رابطه‌ای بین کاهش قابل درک قدرت آمریکا و سیاست‌های

اقتدارگرایانه دونالد ترامپ وجود دارد؟ با اشاره به اینکه، قدرت ایالات متحده آمریکا، بستگی به توانایی‌های مادی، و مشروعیت قدرت این کشور در عرصه جهانی دارد. بر این باورند که درک افول و انحطاط آمریکا مستلزم شناخت چگونگی توزیع، استقرار و پایداری نادرست سرمایه و ثروت در جامعه است. و نیز با اشاره به ریاست جمهوری ترامپ و اقدامات او در زمینه کاهش این مشروعیت و کاهش تاکتیک‌های قانونی سازی قدرت آمریکا، نویسندگان در این مقاله معتقدند که افول آمریکا نه تنها به دلایل اقتصادی مربوط می‌شود بلکه به دلیل بی‌عدالتی و نابرابری توزیع منابع نیز تشدید شده است. نویسندگان بر این باورند که سیاست‌های نئولیبرالیستی بر حقوق بشر نیز تأثیر منفی گذاشته‌اند این اقدامات در دوران ترامپ تشدید شد و تاکتیک‌های مشروعیت سازی قدرت آمریکا به کناری نهاده شد. بر این اساس بر این باورند که مشروعیت قدرت آمریکا در اثر این اقدامات کاهش یافته و در نتیجه آن قدرت آمریکا به عنوان یک بازیگر هژمون در سیستم بین‌الملل رو به افول نهاده است.

آدیسون دانیل هویگنس (۲۰۱۷) در پایان نامه ای با عنوان انحطاط آمریکا و تغییر هژمونی جهانی، در این مورد بحث می‌کند که هژمونی ایالات متحده در خطر است و این مزیت و برتری آمریکا در مقابل رقبای این هژمونی در حال کاهش است. در این پایان نامه با بررسی سه شاخص قدرت لیبرال و تجزیه تحلیل ۱۵ معیار در درون این سه شاخص نشان می‌دهد که ایالات متحده در حال تلاش برای حفظ نظم هژمونیک برتری خود است. نتایج این تجزیه تحلیل نشان می‌دهد که ایالات متحده دچار کاهش نسبی توانایی‌های قدرت دولت شده است به ویژه در سال‌های اخیر که همین منجر به بی‌ثباتی نظم سلطه‌گرایانه لیبرال به رهبری آمریکا شده است.

بنیامین کلاشه (۲۰۱۸) در مقاله ای با عنوان «ایالات متحده هژمونی رو به زوال» به بررسی انحطاط آمریکا و توانایی رقیبان آن پرداخته است. این مقاله بر پایه چرخه‌های طولانی مدلسکندر سیاست جهانی، نویسنده به این نتیجه می‌رسد که در موقعیت هژمونیک ایالات متحده اختلال ایجاد شده است. با توجه به این سناریو، نویسنده به یک مطالعه مقایسه ای عملی برای بررسی و تجزیه و تحلیل فرصت‌های دو رقیب اصلی آمریکا یعنی چین و هند پرداخته است که با مشکلات داخلی دست و پنجه نرم می‌کنند.

و چهار استدلال ارائه می‌دهند: استقلال در تأمین منابع طبیعی، برتری در آب‌های جهانی، کنترل بر جهان و فعالیت مجدد در ریمیل‌اند که منشأ اصلی قدرت است.

الکساندر کولی و دانیل نکسون (۲۰۲۰) در کتاب خروج از هژمونی‌یک، رویکردی جدید برای فهم ظهور و افول هژمونی ارائه می‌کنند که بر مبنای آن نشان می‌دهند نظم لیبرال بین‌المللی در حال تحول است. روسیه و چین با ایجاد ساختارها و نهادهای منطقه ای جایگزین و فشار بر ضد هنجارها خود را به عنوان یک قدرت منطقه ای جایگزین و تجدید نظر طلب خود را معرفی کرده‌اند. کشورهای ضعیف تر با درخواست حمایت و مشارکت امنیتی از کشورهای خارج از نظم بین‌المللی موجود (همانند چین) در حال توقف نظم کنونی هستند. بر این مبنای حتی اگر این کشورها در پی برهم زدن هژمونی آمریکا نیستند روابط جدید با شرایط سیاسی و اقتصادی لیبرال ایالات متحده و متحدانش متفاوت است. از این گذشته نقش شبکه‌های فراملی با تاکید بر عدم لیبرالیسم، ملی‌گرایی و ارزش‌های راست‌گرایانه، شبکه‌های فراملی موجود را به چالش می‌کشد. این مسائل نظم لیبرالی بین‌المللی را از بالا و پایین دچار فرسایش می‌کند.

۲. چارچوب نظری

هژمونی و مفهوم هژمونی در بردارنده قدرت مادی و معنوی برتر است. از سوی دیگر هژمونی در بردارنده مفهوم رهبری است. این دو مفهوم در مکاتب مختلف فکری روابط بین‌الملل آمده است. هژمونی هم در بردارنده قدرت است هم در بردارنده توانایی استفاده از این قدرت برای تسلط بر دیگران. رئالیست‌ها البته تمایل دارند هژمونی را با قدرت مادی یک کنند. اما رئالیست‌ها معمولاً قدرتمندترین کشور در سیستم بین‌الملل را هژمون می‌دانند. یعنی کشوری که از توانایی نظامی و اقتصادی برتری برخوردار است. بر این اساس قدرت مترادف با توانایی است. توانایی‌های یک کشور اساساً چیزی بیش از ویژگی‌های ملی کشورها است. مواردی چون تعداد بالای جمعیت، ظرفیت اقتصادی و قدرت نظامی. هژمونی با ایده تسلط دولت هژمون بر همه کشورهای تابعه مرتبط است به طوری که مرشایمر هژمون را دولتی توصیف می‌کند که آنقدر قدرتمند است که بر تمام کشورهای دیگر سیستم تسلط دارد. و هیچ دولت دیگری قادر به کارزار و به

چالش کشیدن آن نیست (Mearsheimer, 2001, p.40) رابرت گیلپن نیز هژمون را ساختاری خاص می‌داند که به طور دوره‌های سیستم بین‌المللی را مشخص می‌کند. در تعریف گیلپن، یک کشور قدرتمند، کشورهای کمتر قدرتمند را در سیستم بین‌المللی کنترل کرده یا بر آنها تسلط می‌یابد (Gilpin, 1981, p.29)

با در نظر گرفتن تنوعی که در نظریه‌های مختلف وجود دارد در مورد هژمونی آمریکا بحث‌های زیادی صورت گرفته است. به‌ویژه که این سؤال هم مطرح است که آیا حفظ هژمونی همچنان در خدمت منافع آمریکاست؟ (اگر هست بایستی در پی حفظ آن باشد اگر نیست ایالات متحده به جای پیگیری حفظ آن آمریکا بایستی خود را با واقعیت انحطاط هژمونیک اجتناب‌ناپذیر سازگار کند و ظهور رقبایی چون چین را بپذیرد) و دوم اینکه این هژمونی همچنان رو به زوال است؟

نظریه ثبات هژمونیک به شرایطی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای تفوق در زمینه‌های مختلف، با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعادل سیستم بین‌الملل را حفظ کرده و سایر کشورها را وادار می‌نماید تا قواعد مورد نظرشان را رعایت کنند. بر این اساس، قدرت هژمون عهده دار ایجاد نظم و قواعد و هنجارهای حاکم در نظام بین‌الملل است و صعود و نزول این قدرت تأثیر فراوانی بر ثبات و عملکرد سیستم بین‌الملل دارد. در این نظریه، هژمون به کشورهای اطلاق می‌شود که دارای قدرت برتر در ابعاد مختلف است. هژمون با بهره‌گیری از ابزارهایی مثل شرکت‌های چندملیتی، احزاب مؤثر، شرکت‌های بزرگ، ایجاد و تسلط بر قواعد و رژیم‌های بین‌المللی را پیگیری می‌کند.

در روند شکل‌گیری نظام بین‌الملل مبتنی بر ثبات، قدرت هژمون با داشتن برتری فناورانه نسبت به سایرین ضمن آنکه پیگیر دست‌یابی به بازارهای جدید صادراتی است، خواهان نوعی نظام باز تجاری نیز هست. قدرت هژمون این اجازه را به سایر دولت‌ها می‌دهد تا از منافع که هژمون برای آنها به‌صورت «کالای عمومی» فراهم می‌کند، به‌اصطلاح به‌عنوان «سواری مجانی» منتفع گردند. ایده اصلی این نظریه آن است که رژیم‌های با ثبات به‌ویژه در مناسبات اقتصاد سیاسی بین‌الملل به هژمونی وابسته‌اند.

قدرت هژمون با ایجاد هنجارها و مقررات اقدام کرده و سپس بر عملکرد آن‌ها با بهره بردن از توانایی خود نظارت کنند (قوام، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۱۸).

در مورد وجود یک قدرت هژمون ذکر این نکته ضروری است که باید توانایی اقتصادی لازم را داشته باشد تا بتواند با اتکا به آن، قواعد مختلف حاکم بر سیستم را تضمین کند و هم نظام پولی و هم شیوه سرمایه‌گذاری و هم نهادهای اقتصادی و سیاسی تنظیم‌کننده سیستم را حمایت و برقرار کند. قدرت هژمون، مسولیت تضمین و تأمین کالا و امکانات عمومی یک نظام تجارت آزاد و ثبات پولی آن را برعهده دارد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۲). هژمون نه تنها در بُعد اقتصادی، بلکه در ابعاد سیاسی و نظامی باید توانایی تضمین امنیت نظام سرمایه‌داری و بازارهای مالی مرتبط را داشته باشد، در غیر این صورت در شرایط فقدان امنیت فضای لازم برای رشد و توسعه اقتصادی وجود نخواهد داشت.

دولت مسلط در راستای تلاش برای کسب قدرت، ثروت و امنیت به روابط بین‌المللی اقتصاد انرژی ساختار می‌بخشد. این دولت به دلیل پیگیری منافع ملی خودش و پیشینه‌سازی آن به کسب دستاوردهای نسبی علاقمند است. دولت هژمونیک در تعقیب چنین دستاوردی به زور متوسل نمی‌شود. برای مثال دولت هژمونیک می‌تواند در راستای حمایت از سیاست‌های خودش، کمک و سرمایه‌گذاری تجاری مرتبط در این حوزه را قطع کند تا سایر دولت‌ها و ادار به پذیرش جایگاه سلسله مراتبی شوند. دولت مسلط در این شرایط قدرت تعیین استاندارد و تحمیل یک رژیم خاص در حوزه مربوطه را خواهد داشت. در این شرایط منفعت ملی از طریق حمایت از سیاست‌های اقتصادی به حداکثر می‌رسد (روی اسمیت و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۳).

در ادبیات رئالیستی در مورد هژمونی، گره ای وجود دارد که بر مبنای آن هژمونی را با تک قطبی درمی‌آمیزد. طبق تعریف، سیستم تک قطبی آن‌هایی هستند که یک حالت غالب دارند. واقع‌گرایان هژمونی را با تک قطبی برابر می‌دانند. بر این اساس قدرت مادی هژمون را برجسته می‌کنند و اعمال ارادی رهبری را نادیده می‌گیرند یا کم اهمیت جلوه می‌دهند. بر این اساس هژمونی و تک قطبی با قدرت مادی غالباً مترادف است. نوع واقع‌گرایانه ثبات هژمونیک در مقابل سعی دارد با اجزای دوگانه قدرت غالب و

اعمال رهبری همنوایی کند. بر این اساس نقطه شروع نظریه ثبات هژمونیک وجود یک کشور غالب است. علاوه بر غلبه و چیرگی، نظریه ثبات هژمونیک یکی از نقش‌های هژمون را تأمین نظم بین‌المللی با ایجاد نهادها و هنجارهای بین‌المللی که همکاری‌های بین‌المللی بین کشورها را تسهیل می‌کند، در نظر می‌گیرد. در واقع نظریه ثبات هژمونیک نسخه ای واقع‌گرایانه از چگونگی دستیابی به ثبات بین‌المللی در یک سیستم بین‌المللی آنارشیک است. گیلین بر این مبنای این باور است که «طبق نظریه ثبات هژمونیک چارلز کیندلبرگر، یک اقتصاد جهانی آزاد و لیبرال نیازمند به وجود یک قدرت هژمونیک و مسلط است» (Gilpin, 1987, p.72)

نظریه ایدئالیسم هژمونی بر نوع رهبری که توسط هژمون اعمال می‌شود تأکید دارند. ایدئالیست‌ها در پی کم‌اهمیت جلوه دادن اهمیت قدرت مادی هژمون نیستند، اما بر این باورند که این مسأله به تنهایی برای درک مفهوم هژمونی کافی نیست. نظریه‌پردازان لیبرال به مکانیسم‌ها و فرایندهای که از طریق آن‌ها هژمونی اعمال می‌شود توجه دارند. هژمونی در این مفهوم به معنای «حاکمیت و نظم مبتنی بر رژیم است که توسط یک کشور پیشرو ایجاد شده است یک نوع نظم سلسله‌مراتبی همانند امپراتوری که با ویژگی‌های لیبرال اعمال می‌شود» (Ikenberry, 2011, p.70)

در واقع در نظم هژمونیک لیبرال دولت تابع موافقت می‌کند تا در این نظم مشارکت کند و دولت هژمون نیز موافقت می‌کند محدودیت‌هایی برای اعمال قدرت خود ایجاد کند. ایکن بری بر این مبنای حفظ و مشروعیت یک نظم لیبرال منوط به پایبندی هژمون به قوانین و نهادهایی است که به ایجاد آن کمک کرده است. بر این مبنای رهبری با این روش، هژمونی کمتر با سلطه و بیشتر با رضایت برقرار می‌شود. سازه‌انگاران، نئوگراشی‌گرایان و مکتب انگلیسی نیز همه این دیدگاه را پذیرفته‌اند و هژمونی را چیزی بیش از قدرت و سلطه ماده خام است. از نظر رابرت کاکس، یکی از برجسته‌ترین نئوگراشی‌گراها، تسلط توسط یک کشور قدرتمند ممکن است یک شرط هژمونی لازم باشد اما کافی نیست. از نظر کاکس مفهوم هژمونی بر اساس یک پیوستگی منسجم یا متناسب با پیکربندی قدرت مادی، تصویر جمعی رایج از نظم جهانی مجموعه ای از نهادهاست که نظم را شبیه به جهانی بودن می‌دانند. کاکس قدرت مادی، ایده‌ها و نهادها

را در یک تئوری جامع هژمونی ترکیب می‌کند. کاکس تحت تأثیر گرامشی هژمونی را شامل دو عنصر زور و رضایت می‌داند (Cox, 1981, p. 139).

در مورد قدرت و هژمونی ایالات متحده دو دیدگاه وجود دارد یکی کسانی که خوشبینانه معتقدند که هژمونی آمریکا برای مدت طولانی ادامه خواهد داشت و این هژمونی برای ایالات متحده و به طور کلی سیستم بین‌المللی مفید است. (Layne, 2007, p. 134) ویلیام ولفورث و استیون بروکس از طرفداران اصلی این دیدگاه بر این باورند ایالات متحده همچنان از توانایی مادی فوق العاده ای برخوردار است که به مراتب بیش از هر کشور دیگری است. بر این مبنا مخالف دیدگاهی هستند که بر این باور است قدرت‌های نوظهور چین، هند و روسیه، چالشی برای هژمونی ایالات متحده هستند. بروکس و ولفورث، هژمونی آمریکا را برای خود آمریکا و جهان سودمند می‌دانند با غیرفعال کردن توازن قدرت، رقابت امنیتی را در سطح بین‌الملل کاهش می‌دهد. بروکس و وولف بر این باورند بازگشت به سیاست تعادل قدرت در سیستم تک قدرتی امکان‌پذیر نیست. (Brooks and Wohlforth, 2008) لیبرالیست‌های نظریه ثبات هژمونیک‌ها همانند خوش بینان هژمونی آمریکا را برای ایالات متحده و جهان مفید می‌دانند. لیبرالیست‌ها معتقدند ویژگی‌های لیبرال آمریکا همانند دموکراسی، تجارت آزاد، وابستگی متقابل و نهادگرایی چندجانبه برای جامعه جهانی مفید است و بایستی حفظ شود. لیبرالیست‌ها معتقدند که قدرت ایالات متحده برای تسلط بر دیگران استفاده نمی‌شود بلکه برای تأمین رهبری لازم برای نظم بین‌المللی آزاد و لیبرال استفاده می‌شود که منجر به حفظ صلح و رفاه جهانی می‌شود. (Brian Schmidt. 2019) گفتنی است با ظهور قدرت‌های جدید، رشد پوپولیسم، گرایش به اقتدارگرایی و انتخاب دونالد ترامپ این نظریه زیر سؤال رفت.

بدبینان در مقابل بر این باورند که که قدرت نسبی ایالات متحده در حال کاهش است حتی دنبال کردن این استراتژی را مغایر منافع آمریکا می‌دانند. واقع‌گرایان ساختاری بر این مبنا معتقدند دستیابی به هژمونی جهانی موقتی است یا غیر ممکن. واقع‌گرایان ساختاری بر این باورند که توازن قوا از زمان ظهور هژمونی ایالات متحده آغاز شده است. به ویژه از سوی چین و روسیه. بر این مبنا واقع‌گرایان ساختاری توصیه می‌کنند

ایالات متحده بایستی استراتژی تعامل عمیق را کنار بگذارد و به جای آن استراتژی مهار اتخاذ کند (Posen, 2014. 36-42)

با توجه به اینکه هدف مقاله بررسی عوامل افول سیاسی اقتصادی ایالات متحده آمریکاست در ادامه به دو دسته پارامترهای سیاسی و اقتصادی افول آمریکا را بررسی می‌کنیم.

۳. پارامترهای سیاسی افول ایالات متحده آمریکا

مهم‌ترین پارامترهای سیاسی افول هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه داخلی و بین‌المللی عبارت‌اند از:

۳-۱. نوع حکومت

سیستم حکومتی ایالات متحده آمریکا به عنوان یک آزمون در زمینه لیبرالیسم و دموکراسی در ۱۷۷۶ آغاز به کار کرد. گرچه ایالات متحده در طبقه حکومت‌های دموکراتیک دسته به بندی می‌شود اما با دقت در نوع حکومت ایالات متحده کفه ترازو به سود جمهوری فدرال مشروطه سنگین می‌شود. قانون اساسی ایالات متحده چارچوب اعمال حکومت مرکزی را همزمان با حق حاکمیت دولت‌های ایالتی فدرال فراهم می‌آورد. از آن رو جمهوری است که مردم با وجود در دست داشتن قدرت آن را به نمایندگان محول می‌کنند.

سیستم دولت در ایالات متحده ساده به نظر می‌رسد: کنگره قوانین را وضع می‌کند، رئیس‌جمهور آن‌ها را اجرا می‌کند. قدرت در دست مردم است به این صورت که رئیس‌جمهور، اعضای کنگره و مقامات مختلف ایالتی و حتی محلی توسط مردم انتخاب می‌شوند. در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا سه شاخه جداگانه حاکمیت (قانونگذاری، اجرایی و قضایی تعریف شده است به نظر می‌رسد توزیع قدرت بین وجود دارد (CLACK & MALAMUD, 2017: 4). عملکرد هر سیستم سیاسی به دو دسته عوامل تاریخی و ساختاری بستگی دارد که بر آن اساس سیستم، تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تغییرات حتی روزمره در سیاست شکل می‌گیرد.

شواهد نشان می‌دهد که به دلیل سیستم تکثرگرای آن ائتلاف‌ها در حال تغییر است این سیستم سیال اجازه می‌دهد حتی در کنگره گروه‌ها دوباره شکل بگیرند و این می‌تواند گاهی به ایجاد ائتلاف‌هایی علیه سیاست‌های یک رئیس جمهوری هم حزبی را شکل دهد. یک رئیس جمهور بر این مبنا می‌تواند شکست بخورد زیرا بخش‌هایی از حزب رئیس جمهور رأی نمی‌دهند. این روند از نیمه دوم قرن بیستم آغاز شد. آنچه این مسأله را روشن تر می‌کند این است که سیستم حزبی در ایالات متحده آمریکا به نظم و انضباط و سرسختی سیستم حزبی انگلستان را ندارد و اساساً چنان سیستمی در ایالات متحده محکوم به شکست است ((Vile: 2007).

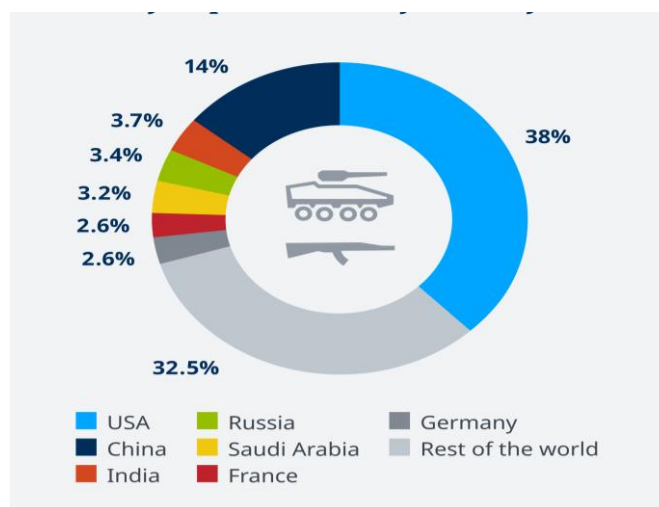
الگوی حکومت در ایالات متحده آمریکا با استفاده از فرایندهای انتخاباتی، تفکیک قوا، مبتنی بودن بر نهادهای جاافتاده، حمایت از انتخابات رقابتی و همچنین رقابت سیاسی آزاد مبتنی است. اما در عمل حکومت‌داری در ایالات متحده به یک کار منحصرأ نخبه‌گرایانه تبدیل شده نه یک کار واقعاً دموکراتیک که در بردارنده اقشار و بخش‌های مختلف آمریکا باشد ((Huygens, 2017: 84). برخلاف آرمان‌های اولیه تشکیل ایالات متحده آمریکا، روند در قرن بیست و یکم به ویژه اقتدارگرایی تحسین شد. به ویژه در دوران ترامپ ظهور عناصر ضددموکراتیک به دلیل ظهور ترامپ و افول درک از قدرت آمریکا به دلیل ظهور چین توسعه یافته است. در ایالات متحده از نظر معیارهای دموکراتیک نیز شائبه‌های دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ و ۲۰۲۰ و نیز اقدامات ترامپ در دوران پس از انتخابش به عنوان رئیس جمهور نیز سبب تضعیف پایه‌های دموکراسی در آمریکا شد ((Huygens, 2017: 84).

از سوی دیگر جنبش‌های ضد نظم فراملی، که معمولاً به اشکال ملی‌گرایانه و و غیرلیبرال بروز می‌یابند و نظم لیبرال و سیستم بین‌المللی آمریکا را در داخل آمریکا به چالش می‌کشد نیز از نشانه‌های این افول است (cooley and Nexon, 2020)

۲-۳. بودجه‌های نظامی و امنیتی

در زمینه کمک‌های امنیتی برای مبارزه با تروریسم که پس از حملات یازده سپتامبر در بودجه ایالات متحده آمریکا جایگاه ویژه‌ای داشت، این بودجه به تدریج و به ویژه در

دوران ترامپ به شدت کاهش یافت (Huygens. 2017: 90). از نظر بودجه نظامی نیز در حالیکه آمریکا پس از جنگ عراق و افغانستان در حال کاهش بودجه نظامی خود است چین از دهه ۱۹۹۰ به طور روزافزون بودجه نظامی خود را افزایش داده و در حال تقویت خود است (Huygens. 2017: 80-83).



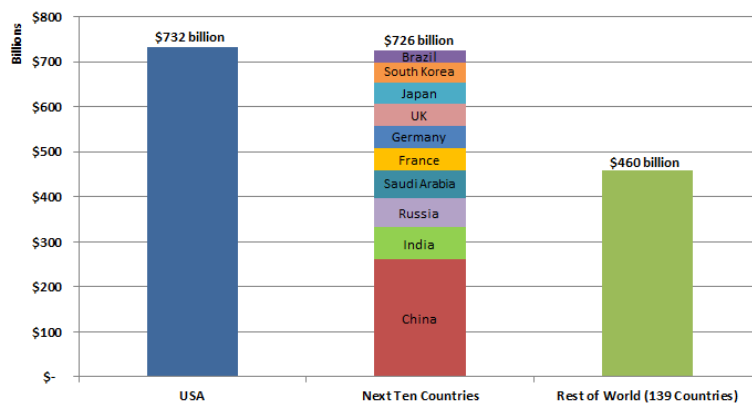
منبع: موسسه بین‌المللی پژوهش صلح استکهلم^۱

نمودار شماره ۲. بودجه نظامی کشورها

مطالعات نشان داده از نظر بودجه نظامی با وجود اینکه ایالات متحده همچنان به عنوان قدرت اول شناخته شده و در صدر جدول بودجه نظامی قرار دارد، رقیبان سیاسی و اقتصادی این کشور در حال کم کردن فاصله خود با ایالات متحده آمریکا هستند. در این بین نقش قدرت‌های نوظهور همانند چین، روسیه، هند قابل توجه است. مداخله نظامی و حمایت قاطع روسیه در سوریه نشان داد که روسیه در حمایت از همپیمانان خود تردیدی به خود راه نمی‌دهد (Lee.2020). بودجه نظامی ایالات متحده صرف هزینه پرسنل نظامی، مدرن سازی تسلیحات متعارف و نیز به روز کردن تسلیحات غیر متعارف همانند تسلیحات هسته ای شده است. در همین حال کارشناسان با توجه به افزایش بودجه و هزینه نظامی ایالات متحده طی سال‌های اخیر بر این باورند که این افزایش

1. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

هزینه واکنشی به افزایش بودجه نظامی در چین است. چین از سال ۱۹۹۴ به طور مداوم هزینه‌های نظامی خود را افزایش داده است. اما بودجه این کشور از سال ۲۰۱۰ ۸۵ درصد افزایش یافت. این زنگ خطری برای قدرت ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود. در واقع قدرت‌های رقیب آمریکا یعنی چین و روسیه با هنجارها و ارزش‌های موجود رقابت می‌کنند و همزمان حوزه‌های جدید نظم بین‌المللی را از طریق نهادهای منطقه‌ای و افزایش قدرت نظامی خود ایجاد می‌کنند (Cooley and Nexon, 2020).



منبع: سایت SIPRI

نمودار شماره ۳. مقایسه مخارج نظامی آمریکا در مقایسه با سایر کشورها (۲۰۱۹)

۳-۳. رهبری دنیا و مشروعیت ایدئولوژی لیبرالیسم در دنیا

ایالات متحده خود را متعهد و ملتزم به دفاع از مشروعیت نظام لیبرالیسم می‌داند. گذشته از این دمکراسی و لیبرالیسم با هژمونی در تعارض هستند به این صورت که نمی‌توان در داخل کشور و یا حتی در جوامع دیگری که تحت تأثیر ایدئولوژی لیبرالیسم هستند، دمکراسی و لیبرالیسم را تجویز نمود و لی در عرصه بین‌الملل دیکتاتور مابانه عمل کرد. به همین دلیل ایالات متحده حتی در صورت قدرت بزرگ ماندن این چالش سبب کاهش مشروعیت آن خواهد شد (جهانگیر کرمی، ۱۳۸۵: ۲۴) از منظری دیگر چشم انداز بی‌ثباتی ناشی از تضعیف نهادهای دمکراتیک می‌تواند جذابیت اخلاقی نهادهای

دمکراتیک را تضعیف کند و بدیل‌های حکومت دموکراتیک یعنی حکومت‌های استبدادی را در سطح جهان تقویت کند. نظرسنجی‌های انجام شده در سال ۲۰۱۸ در میان ۱۳۴ کشور، نشان داده که میزان محبوبیت سیستم‌های حکومتی روسیه و چین در حال افزایش است در حالیکه سیستم حکومتی آمریکا محبوبیت خود را به ویژه در دوره ترامپ تا حد زیادی از دست داده است (در دوره اواما ۴۸ درصد در دوره ترامپ به ۳۰ درصد). این نشان می‌دهد که ایالات متحده به عنوان یک حکومت الگو در میان سایر حکومت‌های دنیا سقوط کرده است. از سوی دیگر سیاست‌های نئولیبرالیسم در سطح فراملی نئولیبرالیسم به عنوان یک الگوی سازنده قدرت آمریکا سبب ایجاد بازارهای مالی کنترل نشده، تضعیف تأمین کالاهای عمومی و در نتیجه کاهش مشروعیت و قدرت ایالات متحده آمریکا در مقابل سایر قدرت‌های در حال رشد می‌شود ((regilme.2019: 102). آنچه بیش از پیش موقعیت ایالات متحده آمریکا را به عنوان قدرت برتر به خطر انداخته اقدامات یکجانبه گرایانه این کشور در عرصه‌های مختلف است. در سال‌های پس از جنگ سرد در سیاست‌های بین‌المللی ایالات متحده مؤلفه‌ها و شاخص‌های مشروعیت هژمونیک، چندجانبه گرایی، تفاهم و اجماع حاکم بر روابط دولت هژمون و سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌المللی لیبرال در ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک ابتدا کم رنگ و ضعیف گردیده و سپس آرام آرام از میان رفته‌اند (شفیعی و قلی زاده، ۱۳۹۲: ۱۵۰-۱۵۱) گفتنی است کولی (۲۰۲۰) بر این باور است که ترامپ دلیل اصلی تضعیف نظم لیبرال در عرصه بین‌الملل نیست؛ اما یک نشانه و یک عامل تسریع کننده در این زمینه بوده است. (Lee.2020)

۴-۳. حقوق بشر

دنی رودریک (۲۰۰۱) به پارادوکس سه گانه و تضادهای اساسی سیستم بین‌المللی معاصر اشاره می‌کند که عبارت‌اند از پیگیری همزمان دموکراسی، جهانی سازی اقتصادی و خودمختاری ملی. این پژوهش با بررسی و تحقیقات کمی به تأثیرات سیاسی جهانی شدن نئولیبرالیسم اشاره می‌کند (در میان کشورهای صنعتی پیشرفته در دهه ۱۹۶۰ به ویژه در بخش تجارت و سرمایه گذاری خارجی که در حالی مورد تأکید قرار می‌گیرد

که سیاست‌های ضدانترناسیونالیستی و ضدجهانی سازی نیز تاکید می‌شود. در عین حال هزینه‌های رفاه اجتماعی نیز کمتر به نظر می‌رسد. با وجود مزایای سیاست‌های نئولیبرال در زمینه مالکیت خصوصی، یکپارچگی حاکمیت پولی استقلال مؤسسات در امور خارجی، اما از مسائلی چون آموزش با کیفیت بالا و در دسترس، بیمه‌های بهداشت و درمان و مسائلی از این قبیل غفلت می‌کند. با توجه به سیستم انتخاباتی دموکراتیک در ایالات متحده آمریکا و سطح رو به افزایش نابرابری‌های سیاسی اقتصادی و در نتیجه بی ثباتی سیاسی ناشی از آن‌ها. این امر می‌تواند به فروپاشی دموکراتیک و حتی فروپاشی ایالات متحده منجر شود (Regilme 2014) این وابستگی متقابل که از طریق نئولیبرالیسم ترویج می‌شود احساسات عمیقی از محرومیت بین مردمی که قادر به استفاده از مزایای جهانی شدن نیستند ایجاد کرده است.

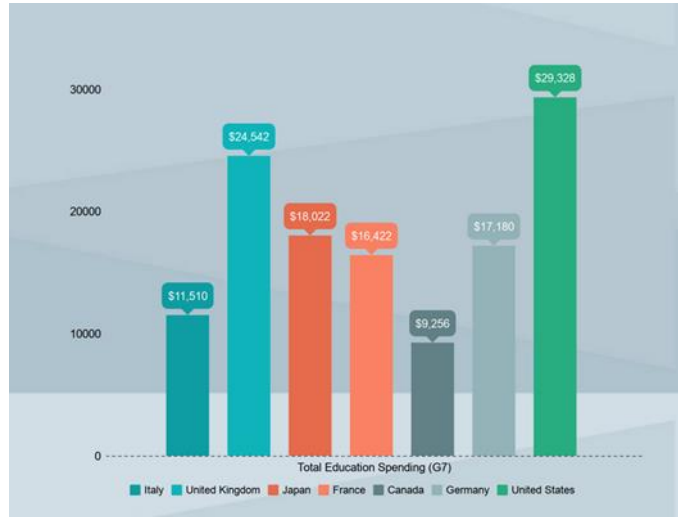
ظهور فلسفه نومحافظه کار که توسط بسیاری از جمهوری خواهان اتخاذ شده است یک ساختار ایدئولوژیک جدید به صحنه سیاسی آمریکا داده که از دهه ۱۹۳۰ و دوران روزولت تجربه نشده است. حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و به دنبال آن جنگ‌های عراق و افغانستان منجر به تقاضای حمایت بدون تردید از سیاست‌های رئیس جمهوری توسط کنگره شد تا با این حمایت رئیس جمهور بتواند وظایف خود را به عنوان فرمانده کل قوا انجام دهد. این مسأله سبب تقویت احساس وحدت حزبی در حزب جمهوری خواه شد. از سوی دیگر سناتورهای و اعضای کنگره نسبت به منافع محلی خود بسیار حساس هستند و در صورت تعارض بین منافع محلی و نظرات رهبران حزب (رئیس جمهور و رئیس کنگره) در سیاست‌های فردی به ویژه، قطعاً سیاست‌های محلی را در اولویت قرار می‌دهند. نومحافظه کاران در صورتی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند که در سیاست خارجی موفق باشند. در دهه ابتدایی قرن بیست یکم به دلیل هزینه‌های جنگ عراق و افغانستان (کشته شدن سربازان آمریکایی در جنگ، شورش در عراق، رسوایی زندان ابوغریب و ...) نومحافظه کاران آمریکا جایگاه و در افکار عمومی ایالات متحده را از دست دادند (Vile. 2007: 283).

علاوه بر این در زمینه بحث‌های حمایت از حقوق بشر در داخل و خارج از ایالات متحده نیز ترامپ برخلاف پیشینیان خود عمل نمود. در دهه‌های اخیر ایالات متحده از

برتری اقتصادی و نظامی خود برای دخالت در نقاط مختلف دنیا بهره برده است. در این بین بسیاری از مداخلات ایالات متحده در نقاط مختلف دنیا با شعار دموکراسی خواهی، حقوق بشر و بازارهای آزاد دنبال شده. این مداخلات سبب کاهش اعتبار سیاست خارجی ایالات متحده و نیز اعتبار بین‌المللی این کشور در عرصه بین‌المللی شد (Nye, 2010: 6-18 & PTF, 2004: 16). در دوره ترامپ این توجیهات اخلاقی یکسره به کناری گذاشته شده و مباحث نژاد پرستانه و تبعیض آمیز به طور مرتب در محافل داخلی و بین‌المللی از سوی وی مطرح شده است. حتی در دوره اوباما نیز علی‌رغم شعارهای حقوق بشری در عمل سیاست‌های واقعی بر خلاف این رویه بود. افزایش شمار تلافیات انسانی ناشی از عملیات پهپادها و تضعیف مداوم حریم خصوصی از طریق گسترش نظارت دولت از مثال‌های این نقض‌ها در دوره اوباما می‌باشد. پیش از آن نیز در دوره بوش با استفاده ابزاری از شعار ترویج دموکراسی و حقوق بشر در تحمیل جنگ به عراق و افغانستان سبب کشته شدن هزاران انسان شد. اما ترامپ با اقداماتی منحصر به فرد در زمینه نقض حقوق بشر و آزادی‌ها خود را شاخص نمود. خروج از شورای حقوق بشر، تهدید کارمندان دادگاه بین‌المللی کیفری به تحریم مالی و ممنوعیت سفر، تحریم دیپلمات‌ها برای سفر به سازمان ملل، بیرون رفتن از سازمان‌های جهانی مربوط به مهاجرت، لغو عضویت در یونسکو، حذف کمک‌های آمریکا به سازمان امداد و نجات و دیگر سازمان‌های حقوق بشری (Finoh 2018; Human Rights Campaign 2017).

۳-۵. بودجه تحقیق و توسعه (قدرت نرم)

از طرف دیگر چین به نسبت ایالات متحده آمریکا هزینه‌های تحقیق و توسعه خود را افزایش داده و از این رو در آینده بر مبنای آمار و ارقام از چین پیشی می‌گیرد. این عوامل تاثیرگذار قدرت برای یک ابرقدرت محسوب می‌شود که در مورد چین سیر صعودی داشته در مورد آمریکا سیر نزولی (Huygens. 2017: 80-83). نمودار مقایسه مخارج آموزش در آمریکا در مقایسه با سایر کشورها



منبع: سایت Statista

نمودار شماره ۴. هزینه آموزش

۶-۳. آموزش و آموزش عالی (قدرت نرم)

در زمینه قدرت نرم نیز چین روند رو به جلویی به نسبت ایالات متحده آمریکا داشته است. چین به نسبت آمریکا هشت برابر برای آموزش هزینه کرده است. ایالات متحده آمریکا تاکنون بیشترین سرمایه گذاری خارجی در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی را داشته است. البته در دوره ترامپ میزان سرمایه گذاری ایالات متحده کاهش یافته و در عوض چین حوزه نفوذ خود را با انجام سرمایه گذاری خارجی افزایش داده است. از دیگر عوامل قدرت نرم تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی و نیز تعداد دانشجویان بین‌المللی است. در زمینه تعداد فارغ التحصیلان چین به دلیل جمعیت بیشتر از آمریکا بیشتر است. اما در زمینه دانش جویان بین‌المللی همچنان ایالات متحده مقصد شماره یک دانشجویان جهان است. کیفیت دانشگاه‌ها در این مهم بی تأثیر نیست. در عین حال چین نیز در سال‌های اخیر شاهد افزایش دانشجویان بین‌المللی بوده است (Huygens, 2017: 82-85).

۷-۳. کمک به کشورهای کمتر توسعه یافته (قدرت نرم)

رشد اقتصادی قدرت‌های غیر غربی (چین، برزیل، روسیه و کشورهای آسیای جنوب غربی) چالش و ابهامات تازه‌ای را برای هژمونی ایالات متحده ایجاد کرده است. نمونه‌ای از این چالش‌ها کمک‌های چین به توسعه کشورهای آفریقایی است که در ازای آن نفوذ چین در این قاره و بسیاری نقاط دیگر افزایش یافته است ((regilme.2019: 103). این تضعیف هژمونی ایالات متحده با توجه به یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا و تاکید بر منافع ناسیونالیستی از سوی ترامپ نیز تشدید می‌شود. در مقابل همکاری‌های جانبیه قدرت‌های نوظهور این روند را تسریع می‌بخشد. در سیستم جهانی نوظهور یک سیستم جهانی با مراکز چندگانه قدرت و بازیگران اصلی متعدد که هر کدام علاوه بر پیگیری اهداف خود بر منافع خود نیز تاکید می‌کنند ساختار بندی می‌شود. (Carpenter 2017,43) در این ساختار اگر ایالات متحده رضایت قدرت‌های متحد و نزدیک به خود را نادیده بگیرد، به تدریج سبب ایجاد عدم موازنه می‌شود و نظم بین‌المللی دچار تغییر می‌شود و به سمت تعارض قوا و تضعیف قدرت ایالات متحده پیش می‌رود. قدرت آمریکا در سایه تعامل با دنیا افزایش یافته استدر صورت در پیش گرفتن سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه، مقاومت در برابر آن ایجاد می‌شود. یکجانبه‌گرایی ایالات متحده سبب ترویج بی‌اعتمادی در عرصه بین‌الملل می‌شود و به تدریج به سوی قدرت‌های رقیب و جایگزین پیش می‌رود و همین سبب به چالش کشیدن قدرت ایالات متحده می‌شود. یکجانبه‌گرایی ایالات متحده سبب می‌شود ایالات متحده از تأمین امنیت اروپا، ژاپن و سایر متحدان خود امتناع کند و از سوی دیگر نقش حفاظتی از رژیم‌های مالی، اقتصادی، زیست محیطی و حتی امنیتی خود را نیز کنار بگذارد، در این زمان است که اعتماد و انتفاع از آمریکا برای نظام بین‌الملل به تدریج تخریب شده و قدرت و جایگاه ایالات متحده رو به افول و تضعیف می‌گذارد (گزارش راهبردی، اندیشکده راهبردی تبیین (۱۳۹۷)

الکساندر کولی و دنیل نکسون نویسنده کتاب خروج از هژمونی؛ گره‌گشایی از نظم جهانی آمریکا (۲۰۲۰) بر این باورند که هژمونی ایالات متحده در حال فروپاشی است چرا که دیگر مانند دهه ۹۰ قرن بیستم در امور بین‌المللی انحصار ایده‌ها را ندارد. در

حال حاضر این نقش توسط کشورهای همچون چین به دلیل خدمات بین‌المللی و کمک به توسعه و سرمایه‌گذاری در مناطق کشورهای در حال توسعه به چالش کشیده شده است. سازمان‌های منطقه‌ای همانند شانگهای برنامه‌ها و ارزش‌های رقابتی آمریکا، یعنی روسیه و چین را ارتقا می‌دهند. اصول و ارزش‌های لیبرال دموکراسی توسط رقابتی غیرلیبرال به چالش کشیده می‌شود. لیبرال دموکراسی دیگر مشروعیت سابق را ندارد که بتوان از آن تقلید کرد. (Cooly and Nexon. 2020)

این افول قدرت در تأمین کالای عمومی امنیت سبب ایجاد و بروز و ظهور موازنه‌های نسبتاً مجزا (موازنه‌های سیاسی، فرهنگ، اقتصادی، و...) می‌شود. ظهور این موازنه‌های جدید به ایجاد رقیب منجر می‌شود. یکی از رقابتی عمده آمریکا در عرصه اقتصاد چین است که پیش‌بینی می‌شود در دهه‌های آینده اقتصاد آن از اقتصاد ایالات متحده پیشی بگیرد. یکی از مزیت‌های چین به آمریکا نیروی کار و جمعیت آن است. نرخ پایین جمعیت سبب تجدید نظر در سیاست‌های مهاجرتی در ایالات متحده آمریکا شده است (Huysens. 2017: 83).

۱۰۵

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

بررسی پارامترهای
سیاسی-اقتصادی
افول ایالات متحده
آمریکا

۴. پارامترهای اقتصادی افول ایالات متحده آمریکا

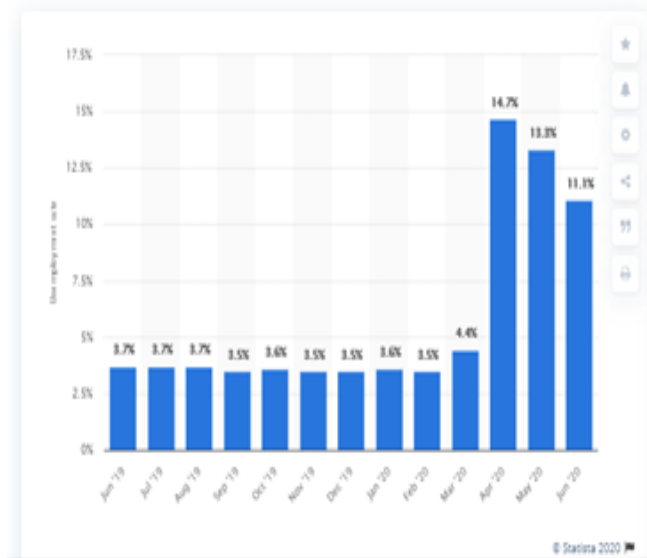
از نظر اقتصادی نیز به نظر می‌رسد با ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی همانند چین، برزیل و تا حدودی اتحادیه اروپا، سبب شده آمریکا دیگر یکه تاز عرصه اقتصادی نباشد. در این بین نهادهایی مانند بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نیز گسترش مبادلات الکترونیکی و سرمایه‌گذاری فراتر از مرزهای کشورها سبب کاهش هژمونی ایالات متحده در عرصه اقتصادی شده است (آهوئی و حسینی، ۱۳۹۵: ۵۳) بحران اقتصادی که آمریکا در دهه ابتدایی قرن بیست و یکم با آن مواجه شد نیز در مشروعیت‌زدایی از قدرت جهانی آمریکا مؤثر بود (قامت، ۱۳۹۷: ۱۰۱) از نظر تجارت جهانی نیز شاخص ایالات متحده به ویژه در قرن بیست و یکم و پس از سال ۲۰۰۹ روند نزولی داشته است (Huysens. 2017: 84). افول اقتصادی ایالات متحده آغازی بر افول در سایر حوزه‌ها می‌شود. دیگر همین افول اقتصادی سبب شده آمریکا همانند گذشته نتواند بر متحدین خود تأثیر بگذارد و آن‌ها را تابع خود کند.

بحران کرونا به ویژه در کشوری اروپایی تا حد زیادی نشان دهنده این افول و عدم تبعیت در بین کشورهای اروپایی بود.

پس از پایان جنگ سرد با وجود خوش بینی‌های اولیه، ایالات متحده آمریکا چندین دهه رکود اقتصادیو بحران‌های سیاسی را پشت سر گذاشت. با حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ دور جدیدی از درگیری‌های نظامی در خارج از مرزهای ایالات متحده آمریکا آغاز شد. این حملات تروریستی سبب تقویت دستگاه‌های امنیتی برای مبارزه با تروریسم شده که خود منجر به کاهش اقدامات ایالات متحده در زمینه پیشبرد اهداف مدنی و حقوق بشر، و دموکراسی لیبرال در خارج از ایالات متحده شد. در عین حال بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ سبب برجسته سازی محدودیت‌های اساسی اقتصادی ایالات متحده شد. این بحران سبب رشد نابرابری‌های اقتصادی و تضعیف دولت رفاهی در ایالات متحده آمریکا شد ((regilme.2019: 159).

۴-۱. رشد بیکاری

نرخ بیکاری آمریکا در ماه آوریل سال ۲۰۲۰ مطابق گزارش ماهانه وزارت کار این کشور به ۱۴,۷ درصد رسیده که البته بخشی از آن هم مربوط به ویروس کرونا بود اما حتی در صورت عدم گسترش ویروس مذکور بازهم نرخ بیکاری کاهش تمی یافت. نرخ بیکاری اقلیت‌های سیاهپوست و اسپانیایی تبار همچنان بیشتر از سفیدپوستان است. بنا به آمار منتشرشده نرخ بیکاری در میان اسپانیایی تبارها و سیاهپوستان به ترتیب ۱۷,۶ و ۱۶,۸ درصد است. در نمودار زیر روند بیکاری ماهانه که مویید افزایش نرخ بیکاری در دو سال اخیر می‌باشد، بررسی گردیده است.

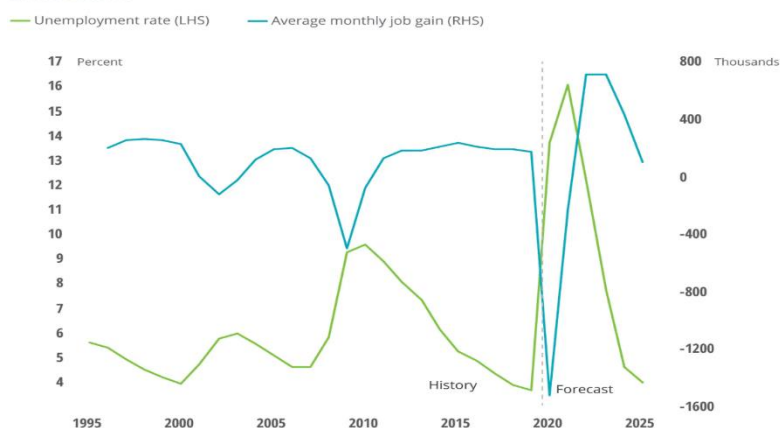


منبع: سایت Statista

نمودار شماره ۵. روند نرخ بیکاری آمریکا

با بررسی روند بیکاری در این کشور این مطلب آشکار خواهد شد که میزان بیکاری در ایالات متحده به دلیل کاهش میانگین رشد و تعطیلی بیشتر کارخانه‌ها و انتقال برخی کارخانه‌ها به کشورهای آسیایی و نیز انبوه جنس‌های ارزان چینی در بازار آمریکا، افزایش یافته است. میزان بیکاری در سال ۲۰۲۰، ۳/۹٪ بوده است. وزارت کار آمریکا اعلام کرد میانگین بیکاری در سال ۲۰۱۵ به ۸۹/۶ افزایش داشته است. در نمودار زیر وضعیت بازار کار و فرصت‌های شغلی آمریکا قابل مشاهده است.

Labor market

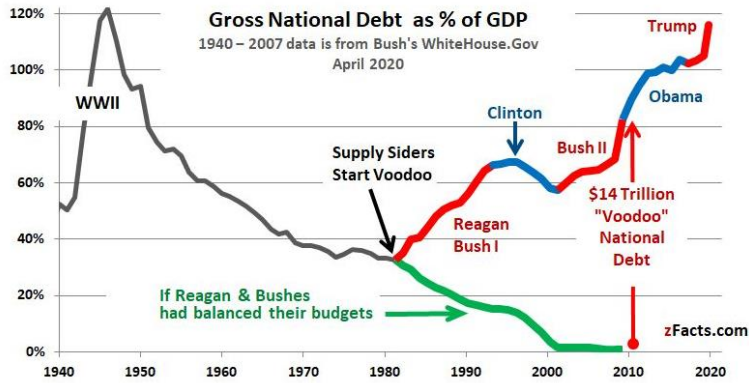


منبع: سایت Deloitte

نمودار شماره ۶. وضعیت بازار آمریکا و فرصت شغلی در آمریکا

۴-۲. رشد بدهی‌ها

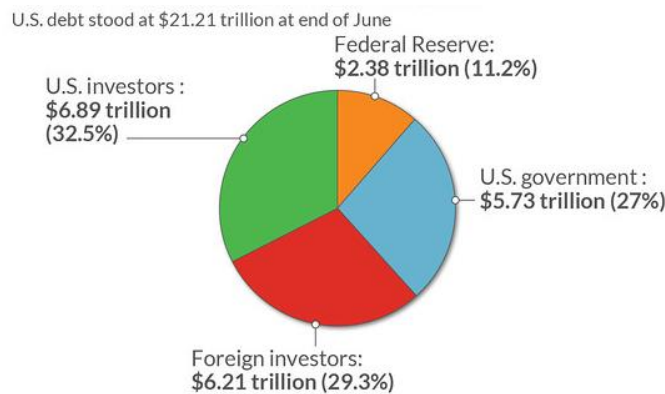
بر اساس داده‌های وزارت خزانه داری آمریکا، میزان بدهی دولت این کشور به رقم بی سابقه حدود ۲۶ تریلیون دلار رسیده است. از زمان آغاز بحران کرونا تاکنون دولت فدرال، بانک مرکزی و دولت‌های محلی برای حمایت از بخش‌های مختلف اقتصادی حدود شش تریلیون دلار نقدینگی به بازارها تزریق کرده‌اند و انتظار می‌رود در آینده نیز اقدامات بیشتری هم در سطح محلی و هم در سطح کشوری در برابر کرونا انجام شود. از زمان پایان جنگ جهانی دوم ممکن است میزان بدهی‌های آمریکا به دو برابر کل حجم تولید ناخالص داخلی این کشور برسد.



منبع: سایت zfacts

نمودار شماره ۷. روند درصد بدهی به تولید ناخالص داخلی آمریکا

حدود ۷۰ درصد بدهی ایالات متحده آمریکا متعلق به داخل این کشور، سرمایه گذاران مؤسسات و فدرال رزرو است. حدود ۳۰ درصد متعلق به نهادهای خارجی می باشد. در شکل ذیل ساختار بدهی آمریکا در سال ۲۰۱۸ بررسی گردیده است. همانطور که در نمودار فوق ملاحظه می شود حجم بدهی آمریکا بیش از یک و دو دهم برابر تولید ناخالص داخلی آن است و این امر موجب ایجاد بحران مالی در بازار سرمایه می گردد. همچنین نوسانات قیمت و بی ثباتی را در بازار کالا به دنبال خواهد داشت. (فرانکل ۲۰۰۸)



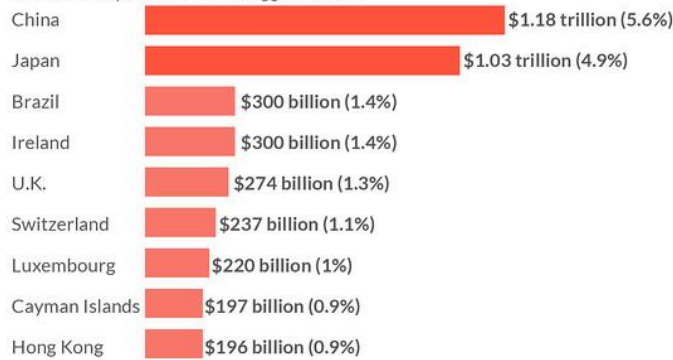
منبع: خزانه داری آمریکا

نمودار شماره ۸. ساختار بدهی آمریکا در سال ۲۰۱۸

در این میان بیشترین بدهی آمریکا مربوط به کشورهای چین و ژاپن می‌باشد که حدود ۱۰/۵ درصد از کل بدهی آن را شکل می‌دهد. نمودار زیر بزرگ‌ترین بستانکاران این کشور را نشان می‌دهد (گزارش سایت مارکت واچ^۱ ۲۰۱۸)

Top foreign owners of U.S. national debt

China and Japan are still the bigger holders



Note: Foreigners owned \$6.21 trillion in debt at end of June

Source: U.S. Treasury

منبع: خزانه داری آمریکا

نمودار شماره ۹. درصد بدهی آمریکا به کشورها در سال ۲۰۱۸

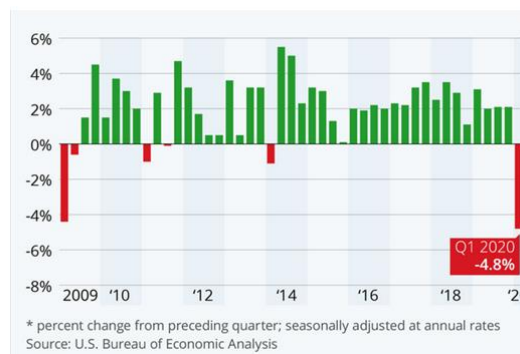
۳-۴. کرونا

بحران کرونا شکل جدیدی از بحران اقتصادی است که بخش حقیقی اقتصاد و بخش عرضه آن را تحت تأثیر قرار داده است. این بحران برخلاف بحران‌های گذشته که به دلیل مجموعه عواملی چون کاهش تقاضای مؤثر، کرونا روند افول آمریکا را تسریع کرد. وجهه ایالات متحده آمریکا به عنوان یک رهبر جهانی، به دلیل واکنش ناکارآمد و خروج از سازمان بهداشت جهانی تضعیف شد. عدم رهبری ایالات متحده در هماهنگی برای پاسخ قوی‌تر به این بیماری به عنوان اقدامی غیرمسئولانه تفسیر شد. در مقابل چین با وجود پنهان کردن شیوع ویروس در مراحل اولیه، در ادامه، سعی کرد به عنوان یک عرضه‌کننده کالای بهداشتی، واکسن و خدمات پزشکی در جهان خود را معرفی کند.

(Lee.2020)

1. Marketwatch

سیاست‌های انبساطی پولی در دوره‌های پیش از بحران، یا مشکلات حاصل از حساب‌های موجود در بازارهای سرمایه و بخش اعتباری اقتصاد رخ می‌دادند، بخش عرضه را متأثر می‌نماید. عبور از این بحران نوظهور نیازمند نوآوری در سیاست‌گذاری اقتصادی و همچنین روابط تجاری و سیاسی در سطح جهانی است. در تمام رکودهای قبلی، رد پای عواملی چون سیاست‌های انبساطی پولی یا ایجاد حساب در بازارهای سرمایه در دوره‌های پیش از بحران دیده می‌شود. اما این بحران نه از بخش مالی و اعتباری اقتصاد که از بخش حقیقی اقتصاد آغاز شده است، یعنی از انجماد فعالیت‌های اقتصادی و تخریب ساز و کار تولید و تجارت جهانی. در واقع بحران کرونا اقتصاد آمریکا را به شدت تحت تأثیر قرار داده است به طوری که رشد اقتصادی آمریکا را منفی نمود.



منبع: سایت Statista

نمودار شماره ۱۰. تأثیر کرونا بر رشد اقتصادی آمریکا

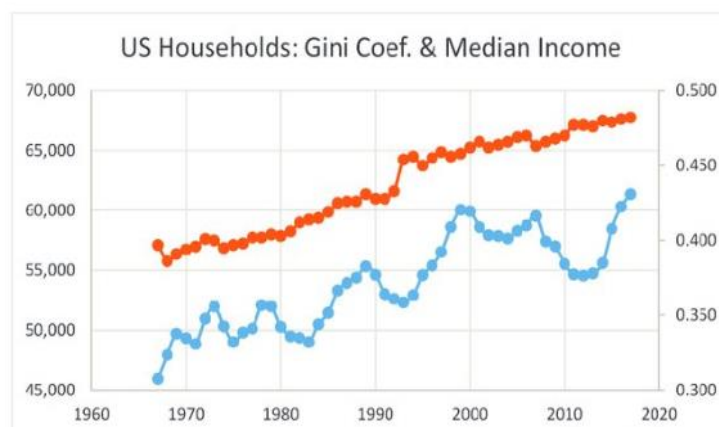
تکانه ناشی از کرونا تزلزل اقتصاد آمریکا و بحران اقتصادی آن را تشدید نموده و بی‌ثباتی را افزایش خواهد داد. همانطور که در نمودار مشاهده می‌گردد کرونا رشد اقتصادی را منفی کرده است. سرعت فروپاشی اقتصادی را افزایش داده است (سایت آماری استاتیس‌تا، ژانویه ۲۰۲۰).

۴-۴. نابرابری

نئولیبرالیسم ویژگی ساختار سیاسی و اقتصادی آمریکا است که بر مبنای آن نقش دولت در توزیع عادلانه کالاهای عمومی تضعیف می‌شود و در عوض بخش خصوصی از زندگی اجتماعی، مقررات زدایی از سیاست و ریاضت اقتصادی را حمایت می‌کند. با گذشت زمان در این نوع جامعه سرمایه داری نئولیبرال دمکراتیک، بخش خصوصی ائتلاف‌های قدرتمندی با نخبگان سیاسی برقرار می‌کند و بر مبنای آن قوانین را به نفع خود تنظیم می‌کند. این قوانین در خدمت انباشت ثروت بخش خصوصی قرار می‌گیرد. و در مقابل باعث ایجاد نابرابری به ویژه برای طبقات پایین جامعه می‌شود و همین سبب تقویت بی‌اعتمادی به نظام سیاسی و ایجاد بی‌ثباتی در جامعه آمریکا می‌شود. (Piketty 2014 & Regilme. 2019: 102) سیاست‌های نئولیبرالیسم تبعاتی از جمله گسترش ناعدالتی دارد که این گسترش ناعدالتی منجر به تشدید درگیری‌های اجتماعی می‌شود. این درگیری‌ها به نوبه خود سبب عقب نشینی دمکراتیک یا اشکال دیگر بی‌ثباتی می‌شود. بر این مبنای نابرابری‌های اقتصادی فزاینده و غیرقابل کنترل و نیز عدم تحرک اجتماعی می‌تواند به صورت نارامی‌های مدنی بروز یابد و عامل فروپاشی ایالات متحده باشد ((Regilme. 2019: 102). از سوی دیگر تضعیف سیستم‌های رفاهی تحت حمایت دولت می‌تواند سطح اعتماد عمومی به نهادهای دولتی را بیشتر کند ((Huygens. 2017: 84).

استیگلیتز بر این باور است که روند اقتصاد در آمریکا منجر به افزایش نابرابری و شکاف عمیق فقیر و غنی می‌شود. بر این مبنای استیگلیتز معتقد است که این روند منجر به افزایش ثروت ثرتمندان و فقر بیشتر فقیران می‌شود، او نتیجه این مسأله را کاهش ابعاد طبقه متوسط می‌داند. چرا که درآمد این طبقه ثابت است یا افت می‌کند و تفاوت میان آن‌ها و ثرتمندان مدام در حال افزایش است. اختلاف درآمد سرپرستان خانوار از یک سو به تفاوت دستمزد و ثروت و از سوی دیگر به تفاوت درآمد حاصل از سرمایه کشور مربوط می‌شود و بی‌عدالتی در هر دو زمینه در حال گسترش است. با افزایش نابرابری در کل اقتصاد، بی‌عدالتی در دستمزدها و حقوق‌های پرداختی نیز افزایش یافته است (استیگلیتز، ۱۳۹۴: ۲۵-۲۷).

نابرابری درآمد یکی از بارزترین شاخص‌ها است: در ایالات متحده، بیش از یک پنجم کل درآمد به بالای ۱٪ می‌رسد. این یک سطح از تمرکز درآمد است که تا دهه ۲۰۰۰ ایالات متحده از آن زمان تجربه نکرده بود. قبل از رکود بزرگ. این دو برابر ۳۰ سال پیش است و رو به وخامت است. از آنجایی که به اصطلاح بهبود پس از رکود بزرگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹ آغاز شد - به عبارت دیگر، از آنجایی که اقتصاد ایالات متحده به رشد بازگشت - ۹۵٪ از درآمد درآمدها به ۱٪ برتر رسیده است. ۳٪ حتی در ۱٪ برتر. نابرابری وجود دارد، در حالی که افراد دارای درآمد فوق العاده بالا در ۰/۱ درصد بالای خانه ۱۱,۳ درصد کل درآمد سال ۲۰۱۲ را به خانه می‌آورند که این رقم سه تا چهار برابر تعداد سی سال پیش است. نمودار زیر ضریب جینی و توزیع درآمد را همانطور که در فوق توضیح داده شد نشان می‌دهد.



منبع: سایت Statista

نمودار شماره ۱۱. روند ضریب جینی و توزیع درآمد آمریکا

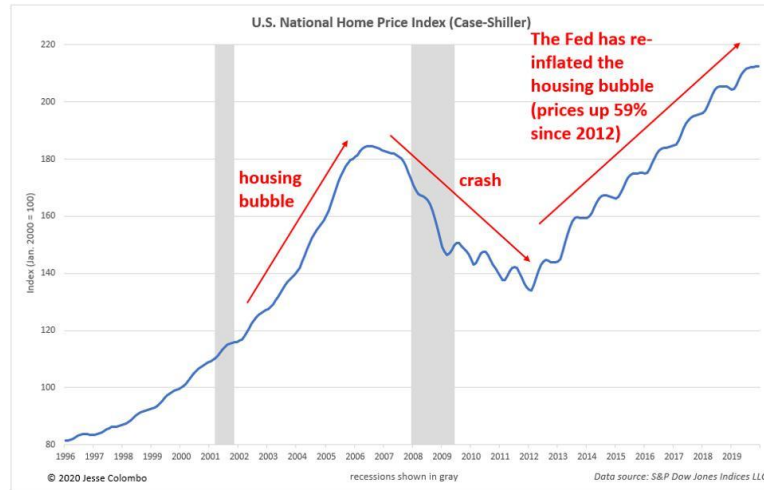
یکی از مصادیق نابرابری در آمریکا را می‌توان در فرصت‌های شغلی دانست. در بهره‌مندی از فرصت‌های شغلی در کشورهای در حال توسعه، اعتراضات گسترده در خصوص پارتی بازی‌ها صورت گرفته و تصور می‌شود که در آمریکا و اروپا این... بر مبنای عدالت صورت می‌گیرد. این درحالی است که در این کشورها، دانش‌آموختگان

دانشگاه‌های برتر، شانس بیشتری دارند و این افراد معمولاً دارای والدین ثروتمند بوده که در بهترین مدارس تحصیل نموده‌اند و احتمال پذیرش در دانشگاه‌های برتر بالاتر می‌رود. در این کشورها، دانش‌آموختگان دانشگاه‌های برتر، شانس بیشتری دارند و این افراد معمولاً دارای والدین ثروتمند بوده که در بهترین مدارس تحصیل نموده‌اند و احتمال پذیرش در دانشگاه‌های برتر بالاتر می‌رود.

۴-۵. بی ثباتی بازار مسکن

اقتصاد آمریکا تحت تأثیر وقایع جهانی و عدم اطمینان قرار داشته به طوری که بر بازار مسکن آن نیز به شدت متأثر گردیده است تأثیر می‌گذارد و اوراق قرضه ایالات متحده که با اعتبار کامل دولت آمریکا حمایت می‌شود، به طور گسترده ای امن‌ترین سرمایه گذاری در جهان تلقی می‌گردد. هنگامی که سرمایه گذاران جهانی احساس عدم اطمینان می‌کنند، فرار به حاشیه امن در اوراق قرضه ایالات متحده وجود دارد، که باعث می‌شود قیمت آن‌ها بالا رفته و نرخ بازده آن‌ها کاهش یابد. (گزارش سایت فرست آم)

بازار مسکن در آمریکا به خاطر مواجهه با حباب کم سابقه قیمت ملک به شدت مستعد واکنش بحرانی به هر نوع شوک بیرونی است، به طوری که اکنون اوضاع سخت اقتصادی مالکان آمریکایی وام‌گیرنده و همچنین مستاجرهای ناتوان از پرداخت اجاره بها تحت تأثیر رکود کرونایی، این بازار را به آستانه ترکیدن حباب قیمت کشانده است. بخش زیادی از وام‌گیرندگان مسکن در آمریکا به دلیل افت شدید درآمد ناشی از کم رونق شدن مشاغل به دلیل گسترش ویروس کرونا توان پرداخت قسط را از ندارند. در این ارتباط اجاره نشین‌ها نیز توان اجاره را ندارند. در نتیجه بی ثباتی بازار مسکن به انتقال می‌یابد که این امر شبیه افت شدید قیمت مسکن در سال ۲۰۰۸ است. بازار مسکن آمریکا به دلیل بحران مالی در سال ۲۰۰۸ به عدم پرداخت وام‌های مسکن و کاهش قیمت ناشی از ترکیدن حباب دچار رکود بزرگ شد. نمودار زیر روند قیمت مسکن را نشان می‌دهد.



منبع: سایت Forbes

نمودار شماره ۱۲. روند قیمت شاخص مسکن آمریکا

۴-۶. هزینه‌های تحریم سایر کشورها

تحریم‌ها علاوه بر تأثیر بر بازارها و مشاغل و صنعت کشورهای هدف، می‌تواند اثرات عمیقی فراتر از اقتصاد کشورهای هدف داشته باشند و کشورها و شرکت‌های مرتبط با کشور تحریم‌کننده یا تحریم‌شونده را نیز متأثر کنند.

تجربه تحریم‌های ایالات متحده علیه کره شمالی، روسیه، ونزوئلا و ایران نشان داده است که این تحریم‌ها بر روابط اقتصادی آمریکا با اقتصادهای بزرگ دنیا همانند چین تأثیر منفی گذاشته و ضرورتاً منجر به همراهی این اقتصادها با آمریکا نمی‌شود از این رو چندان کارآمد نیستند. وابستگی برخی کشورها مثل چین و هند به نفت ایران به عنوان نمونه سبب به چالش کشیدن تحریم نفتی ایران در سال‌های اخیر و توسط دولت ترامپ شد در واقع تداخل منافع کشورها سبب می‌شود دستیابی به اهداف در تحریم‌ها موفقیت آمیز نباشد. (HARSH V PANT NOUMAAN ANWER 2018: 2).

از سوی دیگر تأثیر بسیار منفی بر اقتصاد آمریکا می‌گذارند و همین سبب انتقادات زیادی از سوی اقتصاددانان داخلی و بازرگانان ایالات متحده آمریکا علیه تحریم‌های اعمال شده از سوی این کشور علیه سایر کشورها شده است و بسیاری کارشناسان بیش

از آنکه تحریم را یک ابزار در سیاست بین‌الملل بدانند آن را یک ابزار برای موفقیت در کارزار انتخاباتی آمریکا می‌دانند (khan. 2017) بازرگانان آمریکایی نیز معتقدند که تأثیر تحریم‌های محدود و حتی یک جانبه ایالات متحده فراتر از بخش‌های هدفمند است. آن‌ها همچنین بر این باورند که تأثیرات تحریم‌ها مدت‌ها پس از برطرف شدن ادامه دارد چرا که بنگاه‌ها و مؤسسات تجاری آمریکایی به عنوان طرف‌های قرارداد غیرقابل اعتماد تلقی شده و کشورها و شرکت‌ها تمایلی به همکاری مجدد با آن‌ها نخواهند داشت. کشورهای تحریم شده ممکن است از خرید صادرکنندگان ایالات متحده آمریکا حتی در شرایطی که تحریم وجود نداشته باشد، خودداری کنند بنابراین به شرکت‌های کشورهای رقیب مزیت رقابتی در این بازارها می‌دهد. مبادلات کوبا با کشورهای اروپایی پس از دهه ۱۹۹۰ نشان دهنده این واقعیت است که کشورهای اروپایی در دهه ۱۹۹۰ جایگزین ایالات متحده آمریکا در بازار کوبا شدند. از سوی دیگر صادرات از دست رفته در اثر تحریم‌ها به معنای ادامه این کاهش و قطع صادرات پس از پایان دوره تحریم‌هاست چرا که شرکت‌های آمریکایی قادر به تهیه قطعات جایگزین یا فناوری‌های مرتبط نخواهند بود. شرکت‌های خارجی نیز ممکن است به دلیل ترس از اینکه یک روز مشمول تحریم‌های آمریکا شوند، سعی کنند کالاها و فناوری‌های واسطه‌ای آمریکا را در تولید محصولات خود حذف کنند.. (Hufbauer, Elliott, Cyrus, Winston. 1997)

علاوه بر این هدف تحریم‌های تجاری کاهش تجارت شامل صادرات و واردات یا هر دو است. تحریم‌های مالی با کاهش سرمایه‌گذاری، ارز یا اعتبار به کشور تحریم شونده یا بالا بردن هزینه اعتبار آن سبب کاهش تجارت می‌شود. بررسی‌های آماری نشان داده است که در تحریم‌های تجاری که صادرات و واردات را شامل می‌شود، تحریم‌ها سبب محدودیت صادرات کشور تحریم شونده می‌شود در حالیکه واردات به کشور تحریم شونده تأثیرات کمتری از تحریم‌ها می‌گیرند. چرا که تمایلات مرکانتلیسی دولت‌ها سبب می‌شود منافع خود را در جلوگیری از واردات و اقدام به صادرات به کشورهای تحریم شونده ببینند.. (Hufbauer, Elliott, Cyrus, Winston. 1997)

تحریم‌های اقتصادی می‌توانند واکنش‌های سیاسی علیه کشور تحریم کننده را تقویت کند، می‌تواند عامل اتحاد علیه کشور تحریم کننده از سوی کشورهای تحریم شده و

کشورهای مخالف کشور تحریم کننده باشد، و در نهایت تحریم‌های اقتصادی از طریق تأثیر گذاری منفی بر روابط مالی، سرمایه گذاری و تجاری منجر به خسارات اقتصادی بر شهروندان و مشاغل کشور تحریم کننده و متحدان آن شود. (FORRER; 2017: 5)

از سوی دیگر مطالعات نشان داده بیشترین تأثیر تحریم‌ها بر روابط تجاری دوجانبه بین کشورهاست. به ویژه بین کشور تحریم کننده و تحریم شونده؛ گفتنی است عوامل دیگری چون فاصله جغرافیایی و میزان مبادلات تجاری پیش از تحریم نیز در این مهم مؤثر است. از سوی دیگر تحریم سبب افزایش مناسبات تجاری دوجانبه بین کشور تحریم شونده با کشورهای ثالث و رقیب اقتصادی کشور تحریم کننده می‌شود (Hufbauer 1997). در این بین مطالعات نشان داده وقتی تحریم چندجانبه باشد، تأثیر منفی بر جریان تجارت در سطح دنیا دارد. (PETRESCU; 2016: 629) مطالعات کارسو (2003) نشان داده است تأثیر منفی تحریم‌ها بر تجارت جهانی آشکار است و حتی این تأثیر بسیار بیش از جنگ‌های بین‌المللی و درون مرزی است. پژوهش کارسو نشان می‌دهد که حجم تجارت دو جانبه با کشورهای هدف یا تحریم شونده می‌تواند ۵۹ درصد بیشتر از زمان تحریم‌ها باشد. تحریم‌های چند جانبه نیز اگر گسترده باشد تا ۸۱ درصد و در صورتی که متوسط باشد تا ۵۶ درصد تجارت بین‌الملل را کاهش می‌دهد (Caruso. 2003; 17)

مطالعات ون برگیچک در ۱۹۹۵ نشان داده است که پس از اعمال تحریم‌ها فرصت‌های اقتصادی برای کشورهایی که به هیچ عنوان درگیر این تنش نیستند فراهم می‌شود. (Caruso. 2003: 15) هنگامی که تحریم چندجانبه است اختلال در مناسبات تجاری همه طرف‌های درگیر در تحریم ایجاد می‌شود.

تحریم اغلب در خدمت منافع گروه‌های تأثیرگذار در داخل کشور تحریم شونده است و از سوی دیگر اغلب در داخل کشورهای هدف تحریم نیز گروه‌هایی پیدا می‌شوند که با دولت مستقر مخالف بوده و از تحریم حمایت می‌کنند. و این دو گروه ذینفع در تحریم می‌توانند به واسطه تحریم با هم متحد شوند.

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی پارامترهای هژمون آمریکا دو دسته از عوامل سیاسی و اقتصادی افول آمریکا در این مقاله مورد تحلیل قرار گرفت. به نظر می‌رسد نقاط قوت ایالات متحده آمریکا که زمانی سبب صعود ایالات متحده آمریکا به یک قدرت هژمون شده بود در دهه‌های اخیر خود سبب افول این قدرت شده است. بر این اساس با توجه به افزایش حوزه نفوذ این قدرت در عرصه جهانی، هزینه‌های اقتصادی این حضور نیز افزایش یافته است و به تدریج با ظهور قدرت‌های اقتصادی و نظامی جدید در عرصه جهانی به چالشی جدی برای ایالات متحده آمریکا تبدیل شده‌اند. علاوه بر این منابع قدرت نرم ایالات متحده آمریکا که تکیه بر شعارهای آزادی بوده است نیز با توجه به اقدامات مداخله جویانه ایالات متحده در کشورهای مختلف دنیا از یک سو و اقدامات نژادپرستانه در داخل کشور نیز مورد تردید قرار گرفته است این مسأله منجر به تضعیف جایگاه رهبری ایالات متحده آمریکا در عرصه جهانی شده است. ایالات متحده آمریکا در مقایسه با سایر کشورهای غربی از سیستم رفاهی ضعیف تری برخوردار است که این مسأله متأثر از سیستم سیاسی این کشور است. ضعف سیستم رفاهی در این کشور منجر به تضعیف جایگاه و مشروعیت سیاسی آن در عرصه داخلی شده است. ظهور قدرت‌های رقیب در عرصه جهانی که به تدریج در حال کم کردن فاصله خود با ایالات متحده هستند نیز بر تصمیم سازی‌های بین‌المللی تاثیرگذار بوده است.

پلت فرم اقتصاد آمریکا، نظام سرمایه داری است و مبنای این نظام نیز استفاده از مکانیسم بازار در تولید، تخصیص و توزیع است مباحث و نظریاتی که ناکارآمدی مکانیسم بازار را نشان می‌دهند عمده‌تاً روی نقد تئوری مزیت بازار متمرکز می‌باشد. در تئوری مزیت بازار اعتقاد روی بر کارایی مکانیسم بازار و کارایی برابری عرضه و تقاضا می‌باشد. نظریه تعادل عمومی فرض را بر این بود که تمام اقتصاد و بازارها در تعادل قرار می‌گیرند و نرخ بازدهی اقتصاد یک نرخ بازدهی تعادلی است تمام اقتصادها در تعادل خواهند بود و این مسئله در قالب به نظریه ارو و دبرو مطرح می‌شود. اگرچه در یک بازار عدم تعادل عمومی ممکن است وجود داشته باشد ولی مابقی بازارها در تعادل خواهند بود اما نظریه جدید نظریه‌های جدید بعد از دهه ۹۰ میلادی نشان

می‌دهند اقتصادها و خلاف آنچه در نظریه‌های تعادلی فرض می‌شد به عدم تعادل خواهند رسید و همواره در عدم تعادل هستند و اگر چنانچه تعادل‌ها موقتی هم شکل بگیرند این تعادل‌ها به صورت دینامیکی ناپایدار هستند.

روند اقتصاد در آمریکا منجر به افزایش نابرابری و شکاف عمیق فقیر و غنی می‌شود. بر این مبنای این روند منجر به افزایش ثروت ثرتمندان و فقر بیشتر فقیران می‌شود و کاهش طبقه متوسط می‌گردد.

اقتصاد آمریکا تحت تأثیر وقایع جهانی و عدم اطمینان قرار داشته به طوری که بر بازار مسکن آن نیز به شدت متأثر گردیده است تأثیر می‌گذارد. بازار مسکن در آمریکا به‌خاطر مواجهه با حباب کم سابقه قیمت ملک به شدت مستعد واکنش بحرانی به هر نوع شوک بیرونی است، به طوری که اکنون اوضاع سخت اقتصادی مالکان آمریکایی وام‌گیرنده و همچنین مستاجرهای ناتوان از پرداخت اجاره بها تحت تأثیر رکود ناشی از کرونا، این بازار را در آستانه ترکیدن حباب قیمت قرار داده است. بخش زیادی از وام‌گیرندگان مسکن در تجربه تحریم‌های ایالات متحده علیه کره شمالی، روسیه، ونزوئلا و ایران نشان داده است که این تحریم‌ها بر روابط اقتصادی آمریکا با اقتصادهای بزرگ دنیا همانند چین تأثیر منفی گذاشته و ضرورتاً منجر به همراهی این اقتصادها با آمریکا نمی‌شود از این رو چندان کارآمد نیستند. وابستگی برخی کشورها مثل چین و هند به نفت ایران به عنوان نمونه سبب به چالش کشیدن تحریم نفتی ایران در سال‌های اخیر و توسط دولت ترامپ شد. کرونا تزلزل اقتصاد آمریکا و بحران اقتصادی آن را تشدید نموده و بی‌ثباتی را افزایش خواهد داد. کرونا رشد اقتصادی را منفی کرده و سرعت فروپاشی اقتصادی آن را افزایش داده است.

بدهی دولت این کشور به رقم بی سابقه حدود ۲۶ تریلیون دلار رسیده است. از زمان آغاز بحران کرونا تاکنون دولت فدرال، بانک مرکزی و دولت‌های محلی برای حمایت از بخش‌های مختلف اقتصادی حدود شش تریلیون دلار نقدینگی به بازارها تزریق کرده‌اند و انتظار می‌رود در آینده نیز اقدامات بیشتری هم در سطح محلی و هم در سطح کشوری در برابر کرونا انجام شود. از زمان پایان جنگ جهانی دوم ممکن است میزان بدهی‌های آمریکا به دو برابر کل حجم تولید ناخالص داخلی این کشور برسد.

بنابراین، بر اساس عوامل یاد شده انتظار افول برتری اقتصاد آمریکا در سال‌های اتی دور از انتظار نخواهد بود.

منابع

- استیگلیتز، جوزف. (۱۳۹۴). *بهای نابرابری*، ترجمه اسماعیل رئیسی، قم: دفتر نشر معارف.
- آهوئی، مهدی و دیاکو حسینی. (۱۳۹۵). «افول هژمونی آمریکا: معنای انتقال قدرت در نظام جهانی و الزامات سیاست‌گذاری» *مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی*، دوره ششم، شماره ۲۰: صص ۶۶-۵۱.
- دانش‌نیا، فرهاد و طیبه‌سادات حسینی. (۱۳۹۴). «جهانی‌شدن و تحول ماهیت جنبش‌های اجتماعی در جوامع غربی» *فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی‌شدن*. ش ۱۶ (پیاپی ۱۹): صص ۱۲۹-۹۴.
- قامت، جعفر. (۱۳۹۶). «نقش اقتصادی چین در تهدید سلطه طلبی آمریکا در آسیا»، *مطالعات سیاسی*، سال نهم، شماره ۳۶: صص ۱۱۸-۹۱.
- قلی‌زاده، عبدالحمید و شفیع نوذر. (۱۳۹۱). «نظریه سیکل قدرت، چارچوبی برای تحلیل فرایند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین»، *روابط خارجی*، ۴ (۱۶): صص ۱۶۸-۱۳۷.
- کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۵). «هژمونی در سیاست بین‌الملل، چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، *پژوهش علوم سیاسی*، شماره سوم: صص ۲۷-۱.
- کولایی، الهه و رضا نیک‌نام. (۱۳۹۲). «چالش‌های راهبردی چین و ایالات متحده بر سر هژمونی جهانی»، *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال سوم، شماره ۱۱، شماره پیاپی ۴۱.
- گروه تحریریه مرکز رصد مبین. (۱۳۹۷). *افول امپراتورمروری بر دلایل و عوامل اقتصادی افول ایالات متحده*. معاونت فرهنگی اجتماعی سازمان بسیج مستضعفین.

گزارش راهبردی. (۱۳۹۷). *یکجانبه گرایی ایالات متحده و تأثیر آن در افول هژمونی آمریکا*، اندیشکده راهبردی تبیین. صص ۹-۱۱.

والرشتاین، امانوئل. (۱۳۹۳). *سخنرانی علمی موقعیت ژئوپلیتیک ایالات متحده از ۱۹۴۵: از هژمونی تا افول غیرقابل بازگشت*، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.

- Addison Daniel Huygens. (2017). American decline and changing global hegemony. A thesis submitted to the graduate faculty in partial fulfillment of the requirements for the degree of MASTER OF ARTS. Program of Study Committee: Richard W. Mansbach, Major Professor James M. McCormick Timothy S. Wolters. Iowa State University. P 84
<https://lib.dr.iastate.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=7155&context=etd>
- Alexander Cooley and Daniel H. Nexon. (2020). How Hegemony Ends The Unraveling of American Power. How American Hegemony Ends (foreignaffairs.com)
- Arrighi, Giovanni. (2007). Adam Smith in Beijing: Lineages of the 21st Century. New York: Verso
- Bartash, F. (2018, June 2018). Here's who owns a record \$21.21 trillion of U.S. debt. Frome:
<https://www.marketwatch.com/story/heres-who-owns-a-record-2121-trillion-of-us-debt-2018-08-21>
- Benjamin Klasche. (2018). The United States of America – A Declining World Hegemon? EUROPEAN SCIENTIFIC JOURNAL. Vol 14 No 17 (2018) ESJ JUNE EDITION
- Carpenter, Ted Galen. "The Populist Surge and the Rebirth of Foreign Policy Nationalism." SAIS Review of International Affairs 37.1 (2017): 33–46.
- Caruso.,R. (2003). "The Impact of International Economic Sanctions on Trade An empirical Analysis," International Trade 0306001, University Library of Munich, Germany. <https://econwpa.ub.uni-muenchen.de/econ-wp/it/papers/0306/0306001.pdf>
- Cooley,Alexander. Daniel Nexon. (2020). Exit from Hegemony: The Unraveling of the American Global OrderThe Unraveling of the American Global Order. Published to Oxford Scholarship Online: March. DOI:10.1093/oso/9780190916473.001.0001
- Cox, R. W. (1981). Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory, Millennium: Journal of International Studies, 10, pp. 139.

- Doran, Charles F, (1991), Systems in Crisis: New Imperatives of High Politics at Century's End, Cambridge: Cambridge University Press
- Fleming, M. (2020, August 2020). Why has Housing Market Potential Rebounded During the Pandemic?. From: <https://blog.firstam.com/economics/why-has-housing-market-potential-rebounded-during-the-pandemic>
- Frankel Jeffrey. (2008). The Effect of Monetary Policy on Real Commodity Prices. in Asset Prices and Monetary Policy, John Campbell, ed. U. Chicago Press, 2008: 291-327. NBER WP 12713, (Dec. 2006). Revised version of. Commodity Prices, Monetary Policy, and Currency Regimes. May 2006
- Gary Clyde Hufbauer, Kimberly Ann Elliott, Tess Cyrus and Elizabeth Winston (1997). US Economic Sanctions: Their Impact on Trade, Jobs, and Wages. <https://www.piie.com/publications/working-papers/us-economic-sanctions-their-impact-trade-jobs-and-wages>
- GEORGE CLACK & PAUL MALAMUD (2017) About America How the United States Is Governed. For the Bureau of International Information Programs: DESIGNER: CHLOE ELLIS PHOTO RESEARCH: MAGGIE SLIKE <https://usa.usembassy.de/etexts/gov/governed.pdf> (p:4)
- Gilpin, R. (1981). War and Change in World Politics. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Gilpin, R. (1987). The Political Economy of International Relations. Princeton: Princeton University Press.
- HARSH V PANT NOUMAAN ANWER. (2018). The Granting of Exemptions from U.S. Sanctions on Iran: An Analysis of its Implications.
- HARSH V PANT NOUMAAN ANWER. (2018). The Granting of Exemptions from U.S. Sanctions on Iran: An Analysis of its Implications. https://www.orfonline.org/wp-content/uploads/2018/11/ORF_IssueBrief_269_Exemptions.pdf
- <https://www.keepingcurrentmatters.com/2020/02/13/how-the-housing-market-benefits-with-uncertainty-in-the-world/>
- https://www.orfonline.org/wp-content/uploads/2018/11/ORF_IssueBrief_269_Exemptions.pdf
- Hufbauer, G.C., Schott J.J., Elliott K.A. (1990), Economic Sanctions Reconsidered: History and Current Policy, Second edition, Institute for International Economics, Washington D.C.
- Huygens, Addison Daniel, "American decline and changing global hegemony" (2017). Graduate Theses and Dissertations. 16148. <https://lib.dr.iastate.edu/etd/16148>

- Ioana M. PETRESCU. (2016). The Effects of Economic Sanctions on the Informal Economy. *Management Dynamics in the Knowledge Economy* Vol.4 (2016) no.4, pp.623-648; www.managementdynamics.ro ISSN 2392-8042 (online)
- Joseph E. Stiglitz. (2010). *Freefall: America, Free Markets, and the Sinking of the World Economy*
- Kenberry, G. J. (2011). **Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Kennedy, Paul, (1989), *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000*, London: Harper Collins Publishers
- Kydland, F.E. & E.C. Prescott. (1977). Rules Rather Than Discretion, The Inconsistency of Optimal Plans, *Political Economy*, 85(3), 473-92.
- Lee.Sabina. (2020). Can America's Global Leadership Survive? | Columbia News
- M.J.C. Vile. (2007). *Politics in the USA* Sixth edition. by Routledge. http://www.untag-smd.ac.id/files/Perpustakaan_Digital_2/POLITICS%20AND%20GOVERNMENT%20Politics%20in%20the%20USA.pdf. P282
- M.J.C. Vile. (2007). *Politics in the USA* Sixth edition. by Routledge. http://www.untag-smd.ac.id/files/Perpustakaan_Digital_2/POLITICS%20AND%20GOVERNMENT%20Politics%20in%20the%20USA.pdf. P283
- Mearsheimer, J. J. (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**. New York: W.W. Norton.
- Modelski, George. (1987), *Long Cycles in World Politics*, London: Macmillan.
- Nye, Joseph. (2004), *Soft Power and leadership, compass: a Journal of leadership*. Compass is published by the center for public leadership, John F. Kennedy School of Government, Harvard university
- Piketty, Thomas. *Capital in the Twenty-First Century*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 2014.
- Posen, B. S. (2014). **Restraint: A New Foundation for U.S. Grand Strategy**. Ithaca: Cornell University Press.
- Princeton Task Force. (2010). December. *Anti-americanism in the Obama Era*, Princeton. Princeton university press
- Regilme, Salvador Santino F Jr, and James Parisot. "Introduction: American Hegemony – Global Cooperation and Conflict." *American Hegemony and the Rise of Emerging Powers*. Ed. James

- Parisot and Salvador Santino F Jr Regilme. Abingdon and New York: Routledge. 2017. 3–18.
- Regilme, Salvador Santino F Jr. “Bringing the Global Political Economy Back in: Neoliberalism, Globalization, and Democratic Consolidation.” *International Studies Perspectives* 15.3 (2014): 277–296.
- Regilme, Salvador Santino F. Jr. (2019). The Decline of American Power and Donald Trump: Reflections on Human Rights, Neoliberalism, and the World Order. *Geoforum* (102) June: 157-166. P
(159)file:///C:/Users/armita/Downloads/2019Trumpforposting.pdf
- Richter, F (2020, Jun, 2020), U.S. Economy Sees Sharp Downturn Amid COVID-19 Crisis. From <https://www.statista.com/chart/18839/quarterly-real-gdp-growth-in-the-united-states/>
- Robert Kahn. (2017). Become the Swiss Army Knife of U.S. Foreign Policy? <https://www.cfr.org/blog/have-sanctions-become-swiss-army-knife-us-foreign-policy>
- Salvador Santino F.RegilmeJr. (2019); The decline of American power and Donald Trump: Reflections on human rights, neoliberalism, and the world order. **Geoforum. Volume 102**, June 2019, Pages 157-166
- Schmidt. Brian.** (2019). The debate on American hegemony. **The debate on American hegemony (doc-research.org)**